إن الله هو الرزاق ذو القوة المتين
بفضل خلاق زمان و کتاب سلطان الاولیاء الواصلین برہان الاصفیاء الکاملین
شیخ الشیوخ محبوب بارگاہ قادر قوی حضرت مولانا نظام الدین محمد نصار لکھنوی قدس سرہ
مناقب رزاقیہ
بتصحیح مقبول بارگاہ خلاقی حضرت حافظ سید شاہ غلام جیلانی رزاقی بتصحیح برادر صغیر
مہر سیادت مستند جناب حافظ سید شاہ خورشید احمد باہتمام خاکسار محمد عبد اللہ تاجر کتب لکھنو
در مطبع مجتبائی لکھنو مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم
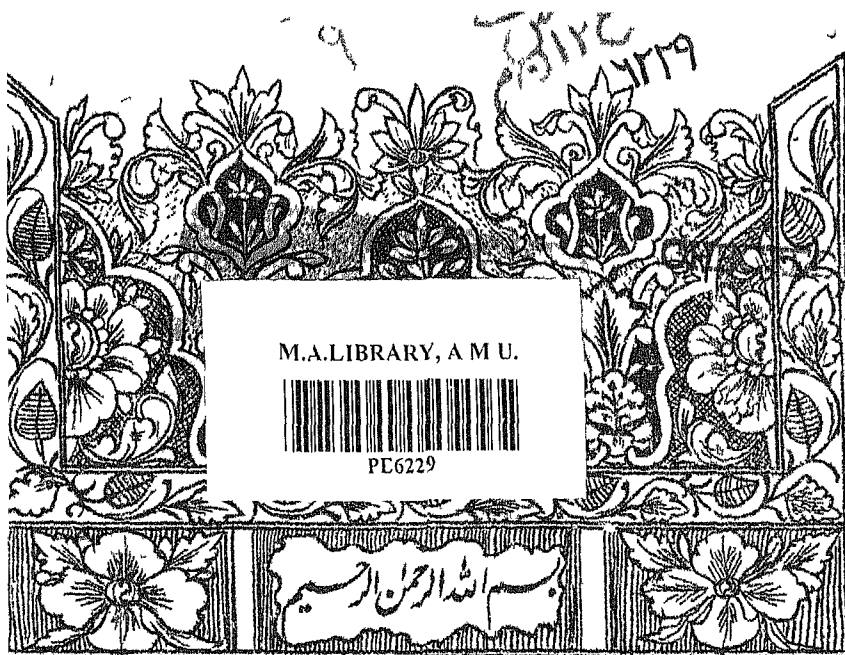
الحمد لله الصمد الرزاق للارواح والاشباح الخلاق للموجودات جميعًا بالحكمة البالغة البارعة والصلوة والسلام على سيد العالم بالتخلق بالاخلاق الالٰهية الشريفة البالغة افضل الرسل والانبياء بما لايكتنهه الا عالم الغيب والشهادة وعلى مقتفيه من الآل والاصحاب ولى السعادة وعلى من تبعهم بالاحسان بالمعرفة والعبادة وبعد فيقول تراب اقدام الفئة القادرية كثرهم الله تعالى وعز وجل بالتجلى الحق تعالى على قلوب الاولياء وترقى العرفاء الاصفياء نظام الدين محمد بن قطب العلماء ومركز دائرة المعارف الربانية والاسرار الالٰهية قطب الدين السهالى مولدًا والانصارى محتدًا انه اذ قد صعد معارج العبودة وسعد جده بتحصيل الانقياد للشيخ قدوة الاولياء وعمدة العرفاء حاوى المعارف الالٰهية جامع الاسرار الربانية قطب الوقت السيد عبد الرزاق مد الله تعالى ظله الظليل على الخلائق الخلائق اناخ مطى عزيمته على سواء مرة ان يكتب بعض احواله الجليلة فصمم العزم وعلى الله التكلان وهو الموفق ويرجو ان يهديه الله تعالى ببركة صحبته العلية الى ما اهتدى وان تكون هذه الرسالة

ذخرا واجرا له الیوم القرار
فیارب بالخل الحبیب محمد
فبیک و هو السید المتواضع

انلنا مع الاحباب و تیک التی
الیها قلوب الاولیاء تسارع
فبابک مقصود و فضلک زائد

وجودک موجود و عفوک واسع

الهی افض علی انوار عطوفة الشیخ الاجل افاضة بعد افاضة

واکرمنی بتلالؤ لآلی فیضه تلالؤا بعد تلالؤ واحینی والقلب فی ذکره وامتنی فی الوقت الموعود والروح یقظان بمطالعة جماله واحشرنی والسریرة تحیی بمشاهدة ذاته وادخلنی فی الدارین فی زمرة احبائه آمین اعلم وفقک الله تعالی خیرا ان محاسن شیخنا الکامل غیر عدیدة ومناقبه غیر محصورة وکرامات وی لاتحصی ست ومقالات وی از اکتناه بیرون ست پس بنده درگاه که کمترین از خدمهٔ جناب پاک ست وشمه از مذاق اولیاء الله تعالی که مشامش بهره ور شده است ودورترست از اندازهٔ واحصای مدارج وعطیات آلهی وموهبات ربانی نامتناهی که وهاب مطلق بقلب حضرت شیخ قدس سره الاصفی روزی نموده بفضل وکمال کرده است تا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند مه بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک لکن بقدر طاقت خود واحصای انچه دیده واز زبان مبارک شنیده واز یاران معتمدین دریافته درین اوراق بتحریر می آرد والله الهادی الی سبیل الرشاد وهو المثبت لاقدام عباده علی مایلیق والمبعد عما لایلیق واعلم ایها الطالب لشائق الی جناب الحق تعالی واحبابه رضوان الله تعالی علیهم سمیتها مناقب رزاقیه ورتبتها علی خمسة فصول لیسهل علیک الاستخراج

فصل اول دربیان نسب وحلیهٔ مبارک ووطن واحوال وفات وسلسلهٔ انتساب درطریقهٔ صافیه و

فصل دویم درنبذی از احوال اخلاق وارادت کشف معارف واقوال وال بر محبت الهی

فصل سیوم دربیان نبذی از انکه بهتفت هاتف غیب بسان بروی تجلی یافت

از قصیر باشد و اسمر اللون یعنی گندمی که مائل به بیاض یعنی باشد و چشم مبارک مناسب بود
و هرگز اثری از صفرت نبود و سواد اللون معجب و در آخر سن بسبب ریاضت که مورث
گرمی دماغ باشد یک چشم جانب یمین رفته اثنینیت از میان رفته راه خود گرفت و بینی مبارک
بلند و طویل آیند طبع داشت یعنی متوسط و دندان مبارک کلان بود متلاصق و قدر فرج
میان دندانها از خاطر رفته و لحیه مبارک طویل مشروع و کثیف مطبوع و اندکی از موها
سیاه و جمله موی سفید نورانی و سن شریف وی قریب نود ظاهر او کم بود قد لقی الله تعالی
یوم الاربعاء السادس من شوال من السنة السادس والثلثین بعد الالف والمائة من سنین
الهجریة المقدسة دفن به روضة فی مشرق القریة بالسنه قریبة منها جداً و آن روضه الحال نهایت
دلپذیر است و عشاق الهی را سکون بسیاری بخشند و شاغل باذکار ظاهریه و باطنیه را
چسپیدگی و یکسوئی در ذکر حبیب بسیار رسید به زیارتگاه جمله خلق آن نواحی است زائر و تبرک
به و کاتب الحروف در وقت ارتحال حاضر نبود بروز دوم رسیده از مردم که حاضر بودند
و معتمد علیهم هستند شنیده که پیش از لقاء از مرض نفخ شکم و قولنج مبتلا شد بعد از ان مرتفع شد
و از ابتدای مرض تا وقت لقا بحق هیچگونه در حواس و عقل تفاوت راه نیافته و بعضی از
حضار گفتند که این وقت کلمه شهادت بست فرمود که این خود نقش دل است کی ازین مغفول
خواهد شد آن حاضر گفت باین من هم موقنم لیکن از بهر این عرض میرسانم که همه اعضا
دران باشند که مخلوق شدند برای آن پیش زبان درکار خود باشد هرچند مدار کار بروی
نیست پس بر زبان راند کلمه تامه را و آن عزیز هم گفت حضرت ارشاد فرمایند که بعد از
ارتحال ما چه کنیم ظاهر الفظ فرمود که از ساخت عمارت در مرقد از گنبد و مسجد و صومعهای
زیادی میپرسد فرمود ازین امور از من مشورت نطلبید بعد از ارتحال همه کس بیعتی خود مختار

وصل چهارم در بندی از واردات منام والهامات در یقظه بدون سمع آواز هاتف والهامات از جهت ارواح اولیا ظاهر شده **وصل پنجم** در بندی از کرامات و خرق عادات که متضمن بعض تاثیرات بر اصحاب است **وصل اول** بدانکه نسب حضرت شیخ قطب وقت شیخ الاسلام مرشد المسلمین شیخ عبد الرزاق قدس سره الاصفی وهذا نا بقسطه الاوفی بسید عالم صلوات الله علیه وعلی آله الطاهرین می پیوندد و جد کلان بزرگوار شان یرد الله مضجعه از بدخشان در هند آمده و پیش امرای هند وقاری کلی داشت ازین راه افواج قاهره همراه داشت و هنود مرتده را بحکم اضرب اعناق الکفرة وجاهد الکفار اخراج نموده متصرف بر خطهٔ آنها شد و رواج اسلام بوی قوت گرفت و بعد چندی از ایام حفید آن بزرگ در موضع محمود آباد از نواحی دریاباد که قصبه ایست از اعمال اوده سکونت گرفته و بسبب حرج مرج که راه یافت آن خطه بدست دیگری رفت و حضرت شیخ اصفی قدس سره الاصفی در قریهٔ بانسه که خانهٔ جد مادری در انجاست در خانهٔ جد مادری خود توطن گرفت و ایام طفولیت و خوردسالی از اکتساب آشنائی از حروف و خط آشنائی نگرفت الا آنکه دران هنگام قرآن مجید را خوانده و از لسان پارسی گرفت چنانچه عادت هندست که طفلان را از لسان مسطور معتاد می کنند اولاً بالفاظ حرف و نقوش خطیه و بعد از اعتیاد بتفهیم دلالت نقوش بر الفاظ خود ها و طرق دلالت بر معانیش آشنا می کنانند و حضرت قدس سره الاصفی بمرتبهٔ تامه که مقصود از تعوید با مانوس نشد و یا فی الجمله شناسائی یافته باشد بعد ازان این تعلیم و تعلم از میان رفت قبل از حصول ملکه بعالم نسیان رفته باشد و بالفعل از دلالت نقوش عربیه و فارسیه مناسبت یافته نشده حلیهٔ مبارک حضرت شیخ قدس سره الاصفی طویل قامت بود نه بافراط بلکه بطولیکه در حلیهٔ مبارک حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم وعلی آله الکرام الطاهرین یعنی از قد و متوسطه که طویل

العزیز گفت از سیرت حلیه و جبلت بهیه که تجرید و تفرید باشد آگهم که ازین چیزها رغبت و رضا
نیست ولیکن از انتصاب صاحبزاده والا میان صاحب میان غلام دوست محمد سلمه الله تعالی
درقاه الی مدارج الکمال و میان منگری سلمه الله تعالی که برادر علاتی میان غلام دوست محمد
می شوند با مریکه بذهن والا صوب باشد فرمود اینها هر دو برادرند و فلانه
یعنی مادر میان منگری مادر ایشان ست یعنی با یکدیگر معاشرت دارند و صاحبزادهٔ والا
مادر برادر خورد را مادر خود پندارند و همچنین واقع شد صاحبزادهٔ والا شفقت بحال برادر خورد
چنان نمودند که بکلا نها همچنین نه بیند همچنین معاشرت فرمودند که هادی مطلق و حبیب خاتم مرسلان
سید عالم صلوات الله تعالی علیه و علی آله الطاهرین و مقتفیان با ثار نبوی راضی بان هست
سلمها الله تعالی بعد از ان آن عزیز مخلص صادق بجناب حضرت اعلی الله درجته فی العلیین
باز بعرض رسانند که در حق صاحبزادهٔ والا چیزی فرمایند فرمودند استقامت نمایند و هرگز
قصد تحصیل معاش بجانب امرا و عمال نکنند همه خوب خواهد شد و انچه از پیر دستگیر خود بمن رسیده
بوی نموده ام بوی مشغول باشد انشاء الله تعالی نافع خواهد شد و مرضی حق تعالی خواهد شد
بلکه همه یاران طالب حق تعالی بگویند که هر انچه با نها ارشاد یافته بجد و جهد کوشند فیض الهی
خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از ان آن مخلص صادق بعرض رسانند که وجه گذران ندارند
چگونه استقامت نمایند فرمود که من کی در خانه نشسته چیزی مدد معاش نداشته بودم و رزاق
مطلق رزق رساند بطوریکه از دیگران مواسات کرده شد این چند کلمات درمیان آمد
بعد از ان متوجه بجناب رب خود شد و بعد ساعتی ملاقی بحق شد قدس سره العزیز
حق تعالی از برکات وی مامریدان را بهره مند گرداند قدس الله سره الاصفی و بدانا بقسط
الاوفی و هم شنیده شد که بعض از کار ارشاد فرمود که از دروی بسط رزق و وجه معاش

شود و حضرت قدس سره الاصفی در طریقهٔ قادری بود و حرف بیعت بجناب قدوهٔ عشاق
واصلان بحق مستغرق بجناب احد مطلق سباح بحر حقیقت و سیار راه طریقت قطب وقت میر
سید عبد الصمد مدظله العالی خدانما شود و مزار مبارک وی در احمد آباد گجرات بیزار و بتبرک بود وی
بجناب شاه شیخ اسلام هدایت الله خدانما قادری بیعت کرده و اجازت گرفت خط ظاهر ادر خطه
عرب مدفون است و وی بجناب شیخ المشائخ الکبار عارف کامل قدوهٔ موحدان واصلان شاه حسین
خدانما قدس سره در برهانپور مرقد مبارک دارد بیزار و بتبرک به و وی بشیخ اسلام قطب وقت
شاه امان الله امانی رحمه الله تعالی و وی بشیخ الاسلام بشاه ابراهیم بهکهری می پیوندد و وی
بشیخ اسلام شاه ابراهیم ملتانی و وی بشیخ اسلام میران سید بخش فرید بهکهری و وی بشیخ اسلام
شاه جلال و وی بشیخ اسلام سید محمد و وی بشیخ اسلام شیخ بهاؤ الدین و وی بشیخ اسلام شیخ ابو العباس
و وی بشیخ اسلام سید حسن قادری و وی بشیخ الاسلام شیخ موسی قادری و وی بشیخ اسلام
سید علی قادری و وی بشیخ اسلام میر سید احمد برادر سید محمد بغدادی و وی بشیخ اسلام سید محمد
بن ابی صالح قادری و وی بشیخ اسلام میر سید عبد الرزاق خلف صدق حضرت قطب الاقطاب
غوث اعظم حضرت پیر دستگیر سید محی الدین عبد القادر جیلی و وی بشیخ اسلام به پدر بزرگوار قطب
الاقطاب غوث اعظم محبوب ربانی حبیب سبحانی شیخ عبد القادر جیلی قدس سره و وی بشیخ الاسلام
شیخ ابو سعید مبارک مخذومی و وی بشیخ اسلام شیخ ابو الحسن علی هکاری و وی
بشیخ الاسلام شیخ ابو الفرح طرسوسی و وی بشیخ اسلام شیخ عبد العزیز
یمنی و وی بشیخ اسلام شیخ ابو بکر شبلی و وی بشیخ اسلام سید طائفه جنید
بغدادی و وی بشیخ اسلام خال خود شیخ سری سقطی و وی بشیخ اسلام شیخ
معروف کرخی و وی بشیخ اسلام شیخ داؤد طائی و وی بشیخ اسلام شیخ حبیب عجمی

و وی بشیخ الاسلام تاج محدثین و فقہا و عرفا شیخ حسن بصری قدس اللہ تعالی اسرارہم و بارک
فی اخلافہم و وی بامیر المومنین سید الاولیاء صاحب رسول اللہ و والید الطولی فی المآثر
والمناقب شعر لایدرک الواصف المطری خصائصہ ٭ وان یک سابقاً فی کل ما وصفا
اسد اللہ الغالب مظہر العجائب والغرائب علی ابن ابی طالب کرم اللہ تعالی وجہہ و للہ
درمن قال ؎ واوضح بالتاویل ماکان مشکلا ٭ علی بعلم نالہ بوصیہ علیہ السلام وعلی آلہ
و وی بسید الانبیاء والمرسلین خاتم النبوۃ رحمۃ للعالمین محمد مصطفی صلوات اللہ تعالی
علیہ وعلی آلہ واصحابہ الکرام و بادیہ الہادی المطلق جل وعلا و بطریق حضرت
خواجہ معروف با امام معصوم سید الاتقیاء العرفاء باللہ تعالی واسرارہ کما یحب و یرضی
حضرت امام علی موسی رضا رضی اللہ تعالی عنہ و وی بہ پدر بزرگوار حضرت امام موسی کاظم
رضی اللہ تعالی عنہ و وی بہ پدر بزرگوار حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ
و وی بہ پدر بزرگوار حضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالی عنہ و وی بہ پدر بزرگوار حضرت
امام علی زین العابدین رضی اللہ تعالی عنہ و وی بہ پدر بزرگوار سید شہدا قرۃ عین
سیدۃ النساء فاطمۃ زہرا ابن امیر المومنین وسید الانبیاء والمرسلین حضرت امام حسین رضی
اللہ تعالی عنہ و وی بہ پدر بزرگوار حضرت امیر المومنین صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
علی آلہ واصحابہ وسلم و بطریق روحانیت کہ وی را طریق اولیسیہ می گویند اجازت از
جانب خواجۂ بزرگ حضرت خواجہ معین الدین چشتی رضی اللہ تعالی عنہ چنانچہ در قصبہ
موہان بتقریبی نزول فرمودہ مردم آنجا عقیدت بسیار دارند و اکثری از سادات
وغیرہ عقد بیعت دارند شخصی تمنی مبایعت نمود و بعرض رسانند قبول فرمودہ آن
مرید صادق گفت من گرویدگی بجناب خاندان چشت دارم ہر چند ہمہ خانوادہا برحق اند

و بزرگ کنند لیکن عقیدت باین خانواده گرفته پس آنحضرت فی الجمله سکوت فرموده گفتند که بحضرت
خواجهٔ بزرگ ملاقات معنوی شد اجازت فرمود پس آن شخص مرید در طریقه چشت شد و شجره که واب مشائخ
کرام بنوشت آن هم سپرد و بمرید مستمر ست نویسانده باین طریق که الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه فقیر عبد الرزاق
بتو دارد الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه خواجهٔ بزرگ شیخ الاسلام خواجه معین الدین چشتی رضی الله تعالیٰ
عنه بتو دارد والی آخره و بر همین اعتبار اگر طریق چشتی شمارند دور نخواهد بود که در قصبهٔ ردولی
نزول فرموده بود و مردم ارادهٔ بیعت آوردند حضرت قدس سره در خطره آوردند که این قصبه
ولایت شیخ احمد عبد الحق ست رضی الله تعالیٰ عنه و مزار مبارک دران قصبه است بزیارت رسید
فی الحال لقای معنوی بروح مبارک شان شد آثار اجازت در رضا لایح شدن گرفت

وصل دویم حضرت قدس سره العزیز در ایام طفولیت بقصبهٔ ردولی متوجه شد ظاهرا
بهر تحصیل علم همراه یک خادم معاون ظاهرا پدر بزرگوار همراه کرده بود در اثنای راه ماندگی
گرفت در جائی نشست و خادم گفت که درین نواحی دهی ست که بعضی اقارب من در انجا
می باشند شما در اینجا باشید من بآن ده میروم از اقارب خود ملاقات نموده چیزی برای
خورش می آرم و رفت چندی توقف شد چون ایام خردسالی بود از تنهائی در راه غریب
غمگین شدن گرفت درین اثنا درویشی حسن البهجة و بهی اللهجة نامش عنایت الله بود پیدا
شد گفت سبب گریستن چیست از سبب آنچه طاری بود گفت درویش فرمود مقصد کجاست گفت
ردولی گفت بابا بیا خواهم رسانید برفاقتش قصد مقصد نمود آن درویش فرمود که در دست
کتاب چیست گفت یوسف زلیخا یعنی نظم ملا عبد الرحمن جامی رحمه الله تعالیٰ در قصهٔ حضرت
یوسف علیه السلام و علی نبینا و آله و زلیخا رحمها الله تعالیٰ گفت ترا چه کار از ینکه یوسف بچه
حال بود و زلیخا چه حال داشت القصه در نواحی ردولی رسیدند و در سایهٔ درختی نزول

آوردند چون وقت مغرب رسید نماز گذارد و تا عشا مشغول برب خود شد حضرت شیخ میفرمایند
چنان متوجه بجناب ودود حق بود که از خود غائب شد محض نوری مفضی ماند دیگر یاد دارم
که فرمود که مطابق قامت مبارک وی بود و عزیزی دیگر از یاران حضرت قدس سره
العزیز می گفت که شنیده که بآسمان لاصق بود حالت بر حضرت قدس سره العزیز متغیر شد
و ترس و خوف لاحق شدن گرفت پس برخاست بفاصلهٔ چند قدم از انجا نشست
بعد ازان آن نور کم شدن گرفت تا اینکه صورت شخصیه جسمیه پیدا شد پس حضرت قدس سره
العزیز نزدیک وی آمد و درویش آب طلبید دران نواحی حوضی بود از انجا آورده چیزی
دران حل نمود خورد و بقیه را بحضرت عطا نمود بمجرد خوردن وی حال متغیر شد و از همه انفیات
دل سرد گشت پس گفت مارا همراه خود گیر گفت تو خرد سالی ابوین تو در رنجش خواهند شد
چه طور همراه برم پس ازان مردم که دران نواحی بود طعام آوردند بحضرت اجازت خوردن
نمود حضرت فرمود شما هم بخورید گفت اگر پر کردن روده می خواستم چرا نزول بیرون شهر
می کردم و نخورد و ایام ابتدای سرما بود پوشش خود بحضرت داد و حضرت پوشیده خسپید
چون بآخر شب بیدار شد نه درویش ست و نه پوشش پوشش خود را گرفته راهی شد
بنده از حضرت قدس سره العزیز پرسیدم که حالا آن درویش کجاست فرمود والله اعلم
بعد لمحه گفت که در خطهٔ عرب فوت کرد علیه الرحمة چون روز هویدا شد آن رفیق که از راه
جدا شده بود آمد همراه وی شد مراجعت بخانه نمود چندی می گذاشت چون ایام بتکلیف رسید
از عوائق زمان از اشتغال بکتاب ماند و چون وجه اسباب معاش در ضیق بود قصد
نوکری کرده جا بجا نوکری می کرد و از علوفه بحاجت ضروریه خود و حوائج من یحب علیه و فیها
می پرداخت و سخا بسیار داشت هرچه در وجه علوفه می یافت از بعضی ازان بحوائج میبرداشت

و از برخی ازان فقرا مواسات میکرد بلکه از بیشتر مواسات می کرد همچنین سگیدرانیه وحشیات
بارش داشت هرگز نمی ترسید حمائل وی کمیاب بود در نواحی دکن پیش عاملی از عمال بادشاهی
نوکر بود روزی پیش وی با دیگر نوکران از سپاه نشسته بود یکی از اهل قلم وی گفت که
اینقدر سپاه نشسته کسی نیست که از فلان متمرد زر برآرد شخصی که تهور داشت گفت
که من میروم و وی را می آرم و برخاست و گفت سید عبد الرزاق رفیق بیشوی گفت
بیشوم هر دو برخاستند و پیش آن متمرد نشستند و گلوش گرفتند و سلاحی که داشت
از پیش وی گرفته در گلوش ملصق ساختند آن متمرد مضطرب شد سپاه وی گرداگرد
میگردیدند لیکن جرأت نمی یافتند و آن زمیندار متمرد گفت شما ها دور شوید مارا می کشند
پس آمدن شما ها لانفع ست پس تمامه زر را الکفیل داد اهل قلم آن عامل آمدند در انچه
نشان خواطر آنها بود کردند پس ایشان فرمودند حالا هیچ وجه شبهه در رسید زر نیست
بگذاریم بگذاشتند و از وی شدند و گفتند که با یان میرویم در سپاه شما هر کسی فی احیه شجاعت
داشته باشد هرچند با یان دو تن هستیم و حضرت نمی فرمود که هرگز در انوقت بیم و بیمی
بوجهی نبود کسی قوت و قدرت نیافت و همچنین حوادث بسیارست و تواضع بسیار
داشت و فقرا از هر قسم در دائرهٔ خانقاه نزول میکردند و از ضروریات از طعام و غیره فیض
می شدند و چند روز اقامت می کردند روز اول بعده هر روز مهمان بودند ازین سبب
مقروض بسیار شد اگر فقرا بست و پنجاه و یا زیاده می آمدند غله سید هاشمیه با اسباب
پختن هر قدر که می طلبیدند می یافتند اکثری از انها قوم ملامتیه هستند که مرتکب خلاف
شرع سخنهای لاطائل میگفتند هرگز چیزی نمی گفت و پاداش نمیداد بوقت مناسب
برفق و لین نصیحت می کرد بعضی از انها در انوقت متنبه شدند و در عالم نوکری در بلده

احمد آباد گجرات بود شخصی گفت که در اینجا درویشی ست که مردم در حق حسن ظن دارند و خدانما
میگویند بوی رسیم و بیعت بوی کنیم گفت بسیار خوب لقد استمعت از دعوت پس پیش حضرت
قطب قدوهٔ عرفا حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة رسیدند و درخواست بیعت نمود
قبول فرمود و آنرا اذکار ارشاد فرمود در گجرات چند ماه ظاهرا از چار زیاده نباشد
اقامت داشتند و چند ساعت در شب و یا روز از سعادت لقای خجستهٔ شیخ بزرگوار خود
بهره مند میشد بعد ازان بمقام میرفت و در آخر شب بذکر مشغول می بود و در روز از
خلق کنار میگرفت شخصی بجناب حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة بعرض رساند که سید
عبد الرزاق را بخلوت و چله امر فرما فرمود چلهٔ وی بر پشت اسپ ست چون میر صاحب
قدس سره العزیز واقف سر قدر بود و زبان مبارک را تاثیر قوی ست بعنایت الهی بر
اسپ کشاد کار شد که باولیای کمل در خلوت میشود و از جناب حضرت میر صاحب قدس
سره العزیز اجازت سیر جانبی شد پس از احمد آباد متوجه سوی دیگر شد چندی در نوکری
و خدمت فقرا گذرانید بعد ازان از روحانیت حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة
اجازت اقامت در وطن و ترک نوکری دریافت بوطن آمد و اقامت گرفت و از
اخلاق مرضیه شریفه بیدار بودن در شب مگر قلیل و میگفت مردم را مقدار پاس شب
یعنی ربع کفایت دارد و خودش از پاس شب کمتر می خسپید مگر اینکه عارضی پیدا آید
و یاران را موکد به بیداری می شد و از طلبهٔ حق کسی که بسیاری خسپید راضی نمی شد
و سوگند می ساخت که بشب چیزی نخورند و در روز اندک تا احیای لیل و ذکر که صورت
بحلو معده می گیرد نیک صورت یابد و خودش سیر نمی خورد و هر وقتیکه میخورد گرسنگی باقی
داشت اگر آنقدر باز خورد جایش بود بلکه اگر زیاده ازان خورد جایش هم داشت

و در رمضان مبارک روزه تاکید می فرمود و در تقلیل طعام در وقت افطار مبالغه داشت و منع
از طعام در شب آنها را بود که تقلیل طعام بعد از افطار چنانچه باید نمیکردند و از **اخلاق**
مرضیه آن بود که اگر فقرا که ظاهر سیمای آنها عشق الٰهی ست مهمان می شد طعام ما بین
یدین شیخ مینهاد و مخلی بالطبع می کرد مبالغه در خوردن نمی کرد و می گفت هرگاه درویش نیست
و سیمای وی سیمای طالب حق ست تعالی بسیار خوردن و پر ساختن شکم در حق وی زهر قاتل ست
و کم خوردن تریاق مجرب اگر مبالغه کرده که فلان چیز بخور و یک لقمه دیگر و سیر تا باید بگفته بنده
بسیر خوردن مشغول باشد پس بوی ضرر عظیم پیدا آید و اگر از ابنای دنیا مهمان میشد شفقت
می فرمود و تاکیدات در خوردن مبالغه می نمود شاید که در مجلس بیگانه شرمش گیرد و گرسنه ماند
و خوف ضرر در حق وی نیست چه تمام شب وی می خسپد و اگر نمی خسپد بچیزها مشغول میباشد که مجوع
نیست و از **اخلاق** مرضیه آن بود که شفقت بر طفلان بسیار می کرد و بمظلومان و از **اخلاق**
مرضیه آن بود که سپارش اهل خصومت پیش قضات و غیره نمیکرد بلکه سپارش در امور دنیاوی
دنیه نمیکرد چنانچه بعض از اقارب وی می آمدند در خواست سپارش بقاضی که از مریدان بود
می داشت و جرأت نمی یافت که بعرض رساند از یاران خواست که بعرض رساند خطی حاصل
نماید در این اثنا بودیم که از اندرون آمد و بی تقریب گفت که من سپارش بقاضی نمیکنم
هرچند که جگر گوشه من باشد بعضی از سر واقف نبودند متعجب بودند بعد ساعتی معلوم شد که
فلان شخص در خواست داشت و در ابتدا حاضر و از **اخلاق** مرضیه آن بود که هرجا که نوکری
می کرد اگر خلل فی الجمله در اشتغال باشتغال خود می یافت نوکری گذاشته جای دیگر میرفت
و از همه کس احوال خود را پوشیده و کسی که پیش وی نوکری بود مطلع می شد
بر حالش نوکری می گذاشت و علوفه خود می گرفت و هرچند بتواضع در پیش مے آمد

قبول نمی نمود این را واقعات ست از انجمله اینست که پیش سید محمد یوسف که از خلفای شیخ
غلام مجتبی که مشهور بشاه مجاست نوکر بود روزی در مجلس وی بمقام خود نشسته بود دیده روشی
آمد بوی نگریست و از راه تعجب گفت که هی هی ای باز بر طعمه فرود آمدی شاه یوسف
متوجه شد پس از ان خلوت خواست و طلبیده از احوال پرسید اخفا نمود بعد از ان بخاست
و نوکری گذاشت شاه یوسف مبالغه نمودند فرمود مقام نوکری نماند شما بتواضع در پیش
مے آیید که بنوکران نمی کنند و از اخلاق مرضیه آن بود که در خانه بشب بیدار می بود
و در روز در صحرا که فضا و مد نظر داشته باشد و یا در سایه درخت که مطبوع باشد و یا کنار
جوئی و یا حوضی دور از عمارت و مردم میرفت و در انجا از صبح تا ظهر می بود و وضو ساخته
نماز می گذارد و انوار الٰهی چنان تابیدن گرفتی که بیانش در قید قلم نمی گنجید و از خصائل
مرضیه آن بود که سیر و سفر را دوست میداشت چنانچه از خانهٔ مبارک ببلدهٔ لکهنو که دوازده
فرسنگ ست دو بار می آمد و گاهی سه بار و از درویشان همه کس ملاقات می کرد و اگر کلمهٔ
نیک و لطیف می شنید خوشیها میکرد و مسرت تمام لائح می شد چنانچه در سیر الٰه آباد برهمی
از قوم هنود هند ملاقات کرد و وی مسافر بعالم بقا بود و بطالب خاص خود گفت که چیزے
من میدانم و از تو و از همه یاران پنهان کردم حالا بتو می نمایم اشارت باکسیری نمود که از
بعض اجساد زر میشود آن طالب گفت که من که توسل بتو گرفتم نه بهر این چنین امر دنی بلکه
بهر اسم اعظم الله جل و علا این همت و بارها بر زبان می آورد و سرور بر جبین هویدا می گشت
و کلمهٔ لطیف از هر که می شنید سی بسیار حال بر وی متغیر می شد چنانچه شخصے روایت نمود که
شیخ محمدی رحمه الله تعالی بشاه مرتضی سوپتی که شیخ قوم ملامتیه است ملاقات کرد شاه مرتضی
بوی پیاله پر از مسکر شراب بود داد شیخ محمدی ابا نمود شاه مرتضی گفت مصرع

مقام اخلاق

خصائل

برزبان خمری بدل ذکر خدا اللہ شیخ محمدی گفت مصرع برزبان عطری بدل ذکر خدا اللہ

این حکایت را بیشتر برزبان می آورد و حسن بدیهه جواب شیخ را تحسین می نمود و اینچنین

واقعات را واقعات بسیارست از احاطهٔ خامه بیرون ست و از تزویر بسیار بسیار

ناخوشی داشت کسی روایت نمود که پیش شیخ پیر محمد سلونی تقریب سرود بود و اشعار

هندیه انشاد می کردند صوفیان بوجد آمدند شیخ محمدی رحمه الله رسید بعد از آنکه صوفیان

نشستند شیخ چند آیت بالحان خواند کسی بوجد نه ایستاد شیخ گفت عجب ست از

سماع قرآن بر کسی حال متغیر نشد و از اشعار هندیه که مضمونش باین مضمون

بعدی تمام دارد متغیر شدند باین بسیار راضی شد و از عنایت الهی بتوجه

پیران بزرگوار چنان حقائق بروی لائح شد که از طوق بیان بیرون ست

و فنا و بقا بالله گویا جبلت داشت و مرتبهٔ جمع الجمع و جمع تفرقه چنانچه بصحابهٔ کمل بود

طبیعت گشته بود و از آثار وی در همه اوقات سماع لسان غیب که در لسان این قوم

آواز هاتف می گویند بود خواه متوجه شود یا نشود ازین راه احصای آن متعذر ست

و در هر ساعت همین بود کرا یارای احاطه چون متوجه باین ملهمات نمی شد

محض نظر به محبوب داشت هم یاد نمی داشت بندی ازان که ذهن تذکر نماید

در تحریر می آرد پس بشنو از انجمله اینست که روزی بندهٔ درگاه

و یاران دگر در مجلس حاضر بودیم که فرمود در زمان پیشین پیر دستگیر میر

سید عبد الصمد علیه الرحمة را دیدم که می فرماید که امروز دوشنبه باشد

از سجن حیات دنیا خلاصی یافتم و بلقای حبیب پیوستم و بعض یاران از

گجرات آمدند نشان دادند که بروز سه شنبه وصال بود گفت من متحیرم

خمر و بدل

عطر و بدل

وصل سوم

در همه ساعت و همه اوقات هاتف بالتف می شنید پس احاطهٔ آن متعذر است

که در کشف خطا رفته باشد و این محض دور بینماید بنده گفتم معاملهٔ اولیا تعبیر پذیرست
فرمود آری معاملهٔ اولیا تاویل پذیرست چنانچه ابراهیم خلیل الله صلوات الله تعالی علیه علی
نبینا و آله الطاهرین را بود و چون این مجمل بود بنده گفتم که خلیل را علیه الصلوة و علی
نبینا و آله چه طور لاحق شده بود و بعض یاران گفتند که آن قصه را سید انی سوال از بهر
چیست گفتم بهر اینکه بزبان مبارک هویدا فرمایند درینصورت مصدق معامله و مکاشفه
دیگران میشود فرمود همین که دنبه را بصورت ابن دید و گفت که خبر سید بد که در فصوص
و فتوحات مذکورست و پرسید این کدام کتاب ست گفتم این هر دو کتاب از شیخ
ابن عربی قدس سره الشریف ست بدانکه حضرت ابراهیم در خواب دید که پسر خود را
که اسحاق باشد ذبح می کند و بعضے گویند که اسمعیل ست علیهما السلام و به پسر این خواب
وانمود پس گفت السمع و الطاعة فَافْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِیْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِیْنَ
چنانچه مشهورست و در قرآن مجید مصرح ست و بذبح پسر متوجه شد و چون خواست
که کارد را بحلقومش رساند بر حلقوم دنبه رساند و کار تمام کرد علمای روایت را اقوال
است در علم تفسیر و اصول فقه مفصل مذکورست و نبذی ازان بنده در فوائد عظمی
و صبح صادق شرح مسلم الثبوت و منار آورده است و شیخ می فرماید که لم یشعر بالتاویل
والرویا یطلب التاویل و انما کان الکبش متمثلاً بصورة ابنه فالامر الذی هو رؤیا الانبیاء
امر بذبح الکبش الذی هو فداء الابن یعنی ابراهیم علیه السلام تاویل را نه دریافت و رؤیا
تعبیری طلبد و حال آنکه دنبه متمثل بصورت ابن شده بود وی دانست این رویا بر
ظاهر خود ست و فی الحقیقت کبش بود که بصورت ابن متصور شده چنانچه علم بصورت
شیر و غیر ذلک پس رویای انبیا که در حکم امر الهی ست این رویا امر بذبح دنبه بود که بروی

ظاهر شد بصورت اسحاق و ازین راه ذبح نکرد اسحق را بلکه دنبه را و تفصیلش در شرح
فصوص ست و دفع شبهٔ طاعنان در کتب دیگرست این موضع باب تفصیل آن ندارد
القصه حضرت شیخ قدس سره العزیز هرچند این فرمود که تاویل پذیرست لیکن بر صلوح معامله
خود بتاویل که مذکور شد راضی نشد چه همه خوابها تاویل دیگر ندارند بلکه بعضی از آنها بر ظاهر
خود می باشد و خودش جازم بر بقا ظاهر بود بعد چندی بعضی یاران از گجرات آمدند
گفتند که فوت در روز دوشنبه بود و دفن به روز سه شنبه ازین راه مردم میگویند که
سه شنبه باشد چون شنید اطمینان یافت و از انجمله اینست که شنید إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ
قَوْلًا ثَقِيلًا پس تحیری از تردد راه یافت همدرین اثنا بود که لقای معنوی بسید
عبد الصمد علیه الرحمة شد که استفسار نمود فرمود أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ
بعد ازان هم وقت و یا وقت دگر از ارتحال خود آگاهی داد چنانچه گذشت آن قول
ثقیل ظاهر همین بود و از انجمله اینست که شریفی از سکنه قصبه بلگرام توبه نمود و بیعت
کرد آن شریف در دل قرآن آهسته میخواند کسی نمیدانست حضرت قدس سره العزیز
فرمود خبر سید هم وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا حضار مجلس متحیر بودند خاص ازیشان تردد بیش
بود که حضرت فرمود که آن شریف قرآن مجید بوجه نیک خوانده باشد و از انجمله
اینست که بنده درگاه از آزار قرحه مثانه مبتلا بود هرچند این علت از زمان پیشین
بود لیکن دران هنگام استیلا گرفته که رنجش بحدی بود که نطاق عبارت و میدان تحریر از
بیانش تنگ ست آثار ترحم بر آنحضرت قدس سره العزیز لائح شدن گرفت پس گفت
خبر سید که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
فَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ خوانده بر هر دو کف سر دو دست دراز کرده چنانچه در حالت

دعا شد او لا بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ بعد ازان بسم اللہ الرحمن الرحیم
و انت ارحم الراحمین دمد و بر رو مالد از ذقن تا پیشانی و ازانجا مالیده بر سینه
و زانو و ساق تا هر دو پا دست راست بر ساق راست و دست چپ بر ساق چپ
کشد دو زانو نشسته بجانب قبله با وضو و یا تیمم انشاء اللہ تعالی صحت خواهد شد ظاهرا
هم فرمود دیگر امراض جسمانیه را دافع ست بلکه در دوش امراض نفسانی را هم و بنده
درگاه عقب هر نماز فرض از فرائض پنجگانه بعد فراغ سنت وی چهل و یک اول در دو
و آخر آنچنان کرده بعنایت الهی ازان شدت غیر متوقع التخفف خلاص یافته قریب
بمزاج قدیم شده الحمد للہ علی ذلک و ازانجمله اینست که در ماه رمضان مبارک
که در ایام گرما بود در هنگام برسات که گرمی دران هنگام در ملک هندوستان زیاده
از حد میشود مریدی از جائی آمده که چند شبانه روز در راه داشت روزه دار آمد و حضرت
صاحب قدس سره العزیز مداح همت وی بودند بنده را بخوبی از تحریر پیدا شد چه شیخ
ابن عربی قدس سره در فتوحات میفرمایند که مسافر را روزه ممنوع ست بلکه واجب ست
که افطار نماید و حضرت شیخ قدس سره العزیز مدح بر صوم وی نماید بعرض رسانیدم که
آیا روزه بهتر ست مسافر را فرمود خبر میدهد که افعال ناشنیعه نیست و گفت معنی این
چیست گفتم آنچه مقصود حضرت ست اینست که او حسن ست ولیکن ترجمه مطابق الفاظ اینست که شنیعه نیست تردد را
یافت گفت که عجب ترجمه است فی الفور گفت که خبر میدهد که روزه قبیحه نیست باز
گفت خبر میدهد که روزه بهترین چیز ست بدانکه حضرت شیخ چون امی بود بیشتر آیات
و احادیث و زبان عربی دیگر می شنید و نتوانست تکلم وی چنانچه هست و پیوسته
می گفت چه کنم زبان یاری نمیدهد ورنه بلغت فصیح می شنوم و چون متعارف

بعض مردم در شنیعه ناشنیده است و شنیده شنیعه هست و تعارف بآن داشت ازین
راه در تعبیر همچنان آورد بنده چون باین مستفید شد جزم نمود که آقای ما شیخ ابن عربی
قدس سره الاصفی ظاهر القوت علم و نظر بوده باشد چه در اکثر جا در فتوحات میفرماید
ما وجدنا بطریق صحیح و لا بکشف و وجدان و از انجمله اینست که شخصی
از طلبه علم ظاهر در حضرت باشنه آمد و از لقای خجسته بهره مند شد و یک روز مانده تودیع خواست حضرت شیخ
قدس سره العزیز فرمود روز مانده بعرض ساند ضرورتی در پیش آمد که رخصت ماندن نمیدهد حضرت شیخ قدس سره
فرمود که ان کنتم جنبا فاطهروا چه حاجت دارد شما طالب علمید بگوید در دل من ندامت روآورد و گرفت
و گفت متنبه معلوم کردم و رفت تهیه اسباب غسل نمود ظاهرا از خواست ماندن وی همین بود
که بدون غسل نرود و از انجمله اینست که در قصبه دیوی ملا شیخ بدلی بکسر فارسی بلام از
علم ظاهری بهره داشته و در ورع و زهد پرداخته مردی بسیار بزرگ خفی در دل وی
راه یافت پیش حضرت قدس سره الاصفی آمد و گفت شما ترجمان حق هستید بفرمائید که عاقبت
من چه طور خواهد بود و از مژده بخیریت خاتمه بهرمند گردانید حضرت قدس سره الاصفی فرمود
این در اختیار من نیست شما عالمید همه خبر دارید از راه تواضع فرمود و بعد ازان گفت
خبر میدهد که لا تموتن الا و انتم مسلمون ملا شیخ بدلی شاد شد بزودی برخاست
و رفت باین ترس که از زبان مبارک چیزی دگر بر نیاید و از انجمله اینست
که در تیمم از بعض حاضرین پرسید که تیمم تا بند دست کفایت دارد یا نه چون درین نواحی
مردم حنفی المذهب هستند چنانچه حضرت قدس سره الاصفی هم در اعمال حنفی بود گفتند
که کفایت ندارد فرمود مرا معلوم میشود که کفایت دارد یا گفت که خبر میدهد که کفایت
دارد و بعض طلبه علم چون عقیدت کلی بجناب عالی نداشته تکلم کردند که بچه طور کفایت

کتب فقهیه بخلاف وی ناطق ست بدانکه اختلاف ست فقهارا که در تعمیم استیعاب
ذراع ست یا به بند دست کفایت دارد حضرت امام اعظم و صاحبیه رحمهم الله
بر اول ست و امام شافعی بقول قدیم و جماعه بر ثانی و اکثر احادیث صحاح مؤید قول
امام شافعی وغیره است و ظاهر افتوی حضرت شیخ ابن عربی قدس سره الاصفی همین ست
و اشیاخ حضرت شیخ چنانچه سری سقطی و حضرت غوث اعظم که عامل بمذهب امام شافعی
و یا احمد بن حنبل بودند همین ست پس تکلم بچه طور ست و مع هذا امام مالک رحمه الله تعالی
مرفوعا روایت می کند که اِخْتِلَافُ اُمَّتِیْ رَحْمَةٌ پس احتمال دارد که حضرت قدس سره
الاصفی که ملهم بکفایت تا بند دست شده باین رحمت مشرف شده بوده باشد وَالْاَوَّلُ
اَوْجَهُ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ **و از انجمله اینست** که روزی باران از حد زیاده بارید
چنانچه مردم کهنه در عمر خود ها نشان چنین بارش نمی دهند و حضرت شیخ قدس سره الاصفی
در اندرون خانه بود و شب از نصف گذشته و آب در تمام ساحت خانه پر شده بیکبارگی
شنید که قم در دل گفت که قوت قیام ندارم چه دران روزها که بعد از یک دو سال
وی ازین عالم ارتحال گرفت در اعضای سافله قوت نداشت چنانچه از خود برخاستن نمی توانست
باز شنید قم وی فرمود که چون بکره دوم شنیدم در خود یافتم که کسی میکشد برخاست ایستاده بود
شنید پس آواز باواز بلند بکرات بمردم رسانید که یا فلان و یا فلان مردم بیدار شدند یا بیدار بودند
دویدند و حضرت قدس سره العزیز را گرفتند و بیرون خانه کردند خانه افتاد قرین شدن
همان افتادن خانه **و از انجمله اینست** که در محفل شریف مردم نشسته بودند که
فرمود خبر رسید که یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیْلَ فرمود معناش چیست گفته شد که ای
پیغمبر خدا صلی الله علیه وعلی آله ایستاده باش در شب در نماز یعنی نماز تهجد گفت خبرید

که این حکم بهمه کس ست مختص به پیغمبر خدا صلی الله علیه وعلی آله وسلم نیست تحقیق استحباب نماز تهجد
بهمه است و بیشتر الهاماتیکه بحضرت شیخ قدس سره الاصفی روی نمود اکثری ازوی از
الفاظ حدیث و قرآن بود و بعضی مردم بر مضمون آیات و احادیث مطابق شان نزول
فرود می آرند این نباید هرگز بلکه این الهام بحضرت شیخ قدس سره الاصفی ست و آیات
و احادیث وحی نبوی ست صلی الله علیه وعلی آله وسلم پس مرادات وی مطابق حال نبوی
است و مرادات الهامات مطابق حال حضرت شیخ قدس سره الاصفی باشد هرچند در لفظ
اتحاد پس مقصود از الهام یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ بر حضرت شیخ قدس سره الاصفی براغانیدن
براحیای شب باشد بذکر الله جل وعلا خواه بقیام نماز باشد خواه بنهج دیگر و ازینجاست
که فرمود که خبر رسید که بهمه است و احتمال دارد که تحریص بر قیام تهجد باشد و این بهمه
تعلق دارد و از انجمله اینست که شخصی بپابوس مشرف شد بوقت تودیع فرمود که
خبر رسید که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ وی متفکر شد بعض یاران که واقف
طور وحی بودند گفتند محل تفکر نیست شاید مراد آن باشد که بخدا جل وعلا راجع باید شد
بذکر و فکر قلبی نه فکر نظری که ارباب استدلال دارند و از انجمله اینست که در ابتدای
حال در بیرون شهر بود ظاهرا در نواحی جونپور شنید یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِی الْاَرْضِ چپ و راست نظر نمود کسی را نیافت بعد چندی باز شنید که این الهام
است آواز مردم نیست و از انجمله اینست که بر طعام نشسته همین که طعام
پیش آمد شنید که صفا چه شود فرمود تا هنوز دست بر طعام ننهاده ام این امر شود
بعد ازان قدری خورد چنانکه عادت داشت در تقلیل طعام و یا کم ازان و این واقعه
بتکرار در مجالس واقع شده و از انجمله اینست که فرمود خبر رسید که رَبَّنَا وَجَعَلْنَا

مُسْلِمِیْن بکسر میم بعض گفت که در قرآن مجید بفتح میم ست بنده گفت که این وارده
از الهام ست چه لازم ست که مطابق بلفظ قرآن مجید بهمه جهات باشد و مع هذا در بعض
قراءات همچنین ست و احتمال دارد که چون بعبارت عربیه چندان متعارف نیست
ازین راه تفاوت کسر و فتح بوده باشد **و از انجمله اینست** که فرمودند وَاذْكُرْ
رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَ الْيَقِيْنُ بعض از فقرای حضار مجلس که از یاران جناب عالی
نبوده‌اند گفتند که این خود در قرآن نیست و نه قراءت ست فرمودند باشد اینچنین شنیدم
و دانستی که الهامات بر ولی مطابق الفاظ قرآن مجید لازم نیست و مقصود ازین الهام
این ست که طالب حق را لازم باشد که بذکر مشغول باشد تا مراتب الیقین باور و نمایند
و این پر ظاهر ست و همچنین الهام سابق ارشاد بطالبه حق ست که روده را از طعام پر
ندارند چنانچه احادیث و اقوال اولیا ناطق بوی ست بلکه مجمع علیه همه است **سه**
اندرون از طعام خالی دار مه تا در و نور معرفت بینی مه و همچنین الهام وَاجْعَلْنَا
مُسْلِمِيْنَ اشاره باین ست که جد و جهد در اسلام و انقیاد دارند تا از خود فانی شوند و باقی بالله
باشند هر چند احتیاج این شرح نبود بهر استعداد قاصران در تحریر آمد **و از انجمله اینست**
که فرمود خبر رسیده که مردی باراده بیعت می آید همچون روز یا پس فردا می آید و بیعت نمود
دیگر روز دیگر همچنین اخبارات را واقعات ست **از انجمله اینکه** فرمود خبر رسیده
که طالب حق می آید شخصی آمد طبیعت شریف اطمینان نیافت بلکه بحالت سابق منتظر ماند
بروز دگر دیگری آمد باز اطمینان نمی گرفت و خبر می شنود که طالب حق می آید همچنین چندی
گذشت که مجمع کمالات شاه محمد مقیم رسید و مشغول شد و دریافت که آن طالب
حق همین ست بعنایت الهی بروی فتوحات الٰهیه زود تر رو نمود که حق تعالی همه

گفتند
و از انجمله گفتند که
گفتند که
یکی از یاران شیخ محمدی رحمه الله تعالی بودند کذا فی الرسالة المجیدیة للمصنف الامام الهمام نظام نظام الاسلام المصون السید غلام جیلانی عم فیضه ۱۲
اشاره است
و از انجمله
اینست که
و از انجمله
دیگر
قصه حضرت شاه محمد مقیم

طالب حق را نصیب کناد بحرمة النبی و آله الامجاد وصلوات الله تعالی علیه و علیهم اجمعین
و از انجمله اینست که بعض یاران چون از جای خود با قصد عتبه بوسی میکردند بیفرمود
در خانه که خبر میرسد که اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ می آیند خودش میگفت
که فلان می آید و این را واقعات بسیار تا این حضار مجلس عالی متعارف شده بود که
وقتیکه می فرمود اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ می آیند می گفتند که فلان و یا فلان
می آید همون روز و یا روز دوئم میرسید ولیکن این خبر وقتی میرسید که مخبر عنهم متجاوز
از منزل شده مسافر شده و یا عزم مصمم نمود و حضرت شیخ قدس سره می فرمود وقتیکه
میر محمد اسمعیل متوجه این صوب می شود خبر میرسد که عالی نسب می آید و اگر فلان و فلان
متوجه میشود خبری می شنوم که اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ می آید و از انجمله
اینست که وقتی بخانه نشسته بود فرمود که طبع میخواهد که ملا کمال الدین برسد بایکدگر
ستلاقی بشویم بعد از ان گفت که فلان چنانچه تیر از کمان سخت می جهد میرسد همین شدن
بی سبب ظاهر طبعش اضطراب گرفت و بدون عزیمت نمودن بآنصوب راضی نمیشد
و بزود و شتاب رسید و از انجمله اینست که روزی در قصبه ردولی نشسته بود
مردم آنجا بملاقات بهره مند شدند شخصیکه بعلم ظاهر بهره داشت بقصد امر معروف و مواخذه
از اهمال نماز نمود و حضرت شیخ قدس سره الاصفی در بعض اوقات از نماز توقف داشت
در جواب گفت با گنهگاریم باز گفت باز فرمود با گنهگاریم شما مردی کلان که بالفعل از شما مردم
منتفع می شوند و هر کس را حاجت بمسئله باشد از شما پرسد و بمطلب برسد همدرین
اثنا بود که شنید خبر میرسد که اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ و از ان

جسد می یابم درین نمی یابم و از بنده میفرمود که اگر متجسد بجسد مثالی لطیف شده نماز بگذارد
بعد از انکه معاودت نماید بجسد متعارف ذمهٔ وی ساقط می شود یا نه گفتم اینچنین صورت
در کتب روایت نه آورده اند مرضیش دریافته شد که ساقط نمی شود و از بعض مردم طریقت
پرسیده همین گفته اند و قضیب البان موصلی را هم قوت این تجسد بشدت بود و میفرمود
که لا تقربوا الصلوٰة و انتم سکاری اشارت باین ست چه دران حال توجه
مع الحق در کمال شدت در رکوع و سجود و قیام و قعود و غیر ذلک سوای حق تعالی در رو
روح دیگر نیست و از ماسوی غفلت تمام ست پس بمنزلهٔ سکاری شد وقتیکه این سکر
حاصل نمی آمد از قربت الصلوٰة باین جسد متعارف چه این نماز بآن نماز نسبتی ندارد بعد معاود
معاودت نماید و علمای روایت را درین کلام متوقع ست تفصیل آن این رساله متحمل
نیست و مع هذا فی الجمله اشارت بآن میرود که مقصود حضرت قدس سره الاصفی که این
آیت کریمه بطریق اشارت بآن دلالت دارد چنانچه میگویند در قول عرب تصحیح دارک
و در شان قول حق تعالی مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ
رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ الآیه وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ اشاره بامیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه
وَ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ اشاره بامیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه و امثال
این بسیار ازین راه میفرمود وقتیکه آن قرب شد این قرب منتفی شد
و در بهرایچ حضرت شیخ قدس سره الاصفی واقع شد روزی سوار شده
و متوجه بهرایچ در انجا بحاجت رفت بعد فراغ وضو ساخت نماز گذارد و بسیار خوش آ
و گفت حالتی یافتم در نماز لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ اشاره ببقا از خود
و بقا بالله فرمود و این را واقعات لا تحصی ست پس دریافتی که وقتی در نماز توقع

آمد بمعروف فرمود معنیش چیست وی ازین حال در دل خود گرفتگی یافت و مردم دگر
گفتند آنچه دید دید دید حالا بگذرید بعض مردم پیش زبدهٔ ارباب علوم شرعیه و عمدهٔ
اصحاب فنون نقلیه و عقلیه مرکز دائرهٔ صلاح و ورع قطب افلاک زهد و تقوی برج
واقف اسرار حقیقت شیخ غلام نقشبند قدس سره شکوهٔ حضرت شیخ قدس سره در عدم
تقید بنماز کرده شیخ غلام نقشبند در جواب گفت که قضیب البان موصلی که از مشاهیر
عرفا ذوی الاحترام ست از نماز تقید نداشت پیش حضرت غوث اعظم رحمه الله
تعالی شکوه وی می نمودند حضرت غوث اعظم علیه الرحمة فرمود هیچ مگوئید او بپوسته بسجود
دارد و سر عدم تقید بنماز بوجه تحقیق خوب دریافته نشده از بعضی علامات دریافته شده
که در وقت نماز حالتی مع الحق تعالی داشت که بنظر سرش لی مع الله وقت لا یسعه
ملک مقرب اشارت ست و از قیام و تهیهٔ اسباب طهارت و نماز و دیگر فتوری
راه می یافت ازین جهت متوقف می شد و در بعضی اوقات بنماز مشغول می شد حالتی
می یافت که لا عین رأت ولا اذن سمعت و آن حال را در همه ازمان نمی یافت
دران ازمنه متوجه بنماز مے شد چه طلب آن حال داشت و بالجمله هرچه گشادی و فتح باب
شد از ذکر و فکر و این را در نماز نمی یافت در همه اوقات و فقیکه رجوعی که در مراقبه
و ذکر و فکر می بود در نماز متوقع داشت بنماز بر بیخاست و در بعض اوقات دریافته
که بجسد لطیف متجسد شده نماز می گذارد و آنها را که بصارت آن عالم ست می دیدند
و وی قوت این تجسد بسیار داشت و در اکثر اوقات می فرمود که توجهی که دران

این حال داشت میگذارد و جمع بود در جماعات و فقیه و غیر فقیه چنانچه جمعه و عیدین
حاضر می شد و دیگری را امام می کرد و می گفت شما از مسئله و قرارت واقف هستند
پس وقتیکه متوقف در نماز می شد منتظر راه آن حال بوده باشد و احتمال دیگر داشته باشد
که ما تا فلان بکنه آن نمی رسیم و قصهٔ قضیب البان موصلی علی ما فی نفحات الانس للشیخ
العارف عبد الرحمن الجامی اینست شیخ عبد الله یافعی رحمه الله تعالی گفت که یکی از اهل علوم مرا خبر داد که یکی از
فقرا را دیده بودند که نماز می گذارد روزی اقامت نماز کردند و او نشسته بود فقیهی از
سر انکار او را گفت برخیز و نماز جماعت بگذار وی برخاست و با ایشان تکبیر نماز بست
رکعت اول بگذارد فقیه منکر پهلوی وی بود چون برکعت دوم برخاستند فقیه نظر بوی
کرد کسی دیگر دید غیر وی نماز می گذارد از آن متعجب شد و در رکعت سیوم کسی دیگر غیر
آن دو کس اول که نماز می گذارد و در رکعت چهارم دیگری غیر آن چون سلام داد
دید که همان کس اول ست بر جای خود نشسته و از آن سه کس که در حال نماز دیده اثر
نبود آن فقیر بوی نظر کرد و بخندید و گفت ای فقیه کدام یک از آن چهار کس با شما نماز
گذارد شیخ عبد الله یافعی گوید که مثل این قضیه شنیده ام که صادر شده از قضیب البان
رحمه الله تعالی با بعضی از فقها قاضی موصل را نسبت بوی انکار تمام بود یک روز دید
که در یکی از کوچهای موصل از مقابل وی می آید با خود گفت و برای باید گرفت قضیه
وی را بحاکم رفع کرد تا او را سیاستی برساند ناگاه دید که بصورت کردی برآمد چون
مقداری دیگر پیش آمد بصورت اعرابی برآمد چون نزدیک تر شد بصورت یکی از فقها
ظاهر شد چون بقاضی رسید گفت ای قاضی کدام قضیب البان بحاکم می بری و سیاست
می کنی قاضی از انکار توبه کرد و مرید شد پیش شیخ عبد القادر گفتند که قضیب البان

نماز نمی گذارد گفت گویند که همیشه سر وی در خانهٔ کعبه در سجود است و هم در نفحات ست

در فتوحات آورده است که بعد از نماز جمعه طواف می کردم شخصی دیدم که طواف می کند

که وی کسی را مزاحمت نمی کرد و نه کسی وی را میان دو کس در می آمد که ایشان را

از هم جدا نمی کرد دانستم که روحی ست که متجسد شده سر راه وی نگاه داشتم و بر وی

سلام کردم جواب من باز داد و با وی همراهی کردم و میان ما سخنان واقع شد دانستم

که احمد سبتی ست از وی پرسیدم که چرا از روزهای هفته روز شنبه بکسب تخصیص کردی

گفت ازان جهت که خدا تعالی روز یکشنبه ابتدای خلق عالم کرد و بروز جمعه فارغ شد

پس درین شش روز که وی درکار ما بود من درکار وی بودم و برای حظ نفس خود کاری

نکردم چون شنبه آمد آنرا برای خود نهادم و دروی بکسب مشغول بودم از برای قوت

آن شش روز دیگر از وی سوال کردم که در وقت تو قطب زمان که بود گفت من

بودم پس مرا وداع کرد و برفت چون بآنجا که می نشستم باز آمدم یکی از اصحاب من گفت

که مردی غریب دیدم در مکه وی را ندیده بودم با تو در طواف سخن میکرد که بود آن

و از کجا آمده بود قصهٔ وی را باز گفتم حاضران تعجب کردند انتهی - انتخبته من نفحات اولیاء

است و از انجمله اینست که در بلدهٔ لکهنو در باغ شاه دوست محمد که مزار مبارک ایشان

درباغ ست والحال آن باغ ویران ست نشسته بودند و عادت شریف بود که

بعد رحلت شاه دوست محمد در سال گاهی دو بار و گاهی سه بار می آمدند و زیارت

مزار مبارک می کردند و چندی می نشستند و در وقت حیات شاه مغفور چون فیما بین

دوستی زیاده بود همچنین می آمدند و شاه مرحوم چون حال قوی و تجرید تمام داشت

و پیوسته مع الحق تعالی بود محبت و دوستی بسیار بود القصه دران باغ مردم حکام

جایاران آمده قصد بریدن درختان نمودند حضرت شیخ قدس سره الاصفی بذهن آورد که ایشانرا ازین درگذرند چه چون آثار شاه مرحوم بود قلب گرایه نمی کرد که مضرتی به برگ و شاخ رسد ایشان هم درین اثنا بود که شنیده قُلْ قَلِّهِ تَقْتُلُوْنَ پس آنها بیجا صلان را منع فرمود آنها چون شقاوت داشتند نهی در او بان شان اثر نکرد اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِیْنَ بریدند حضرت شیخ رحمه الله تعالی مغموم و متأسف شد پس شنید اَلْقَاتِلُ هُوَ الْمَقْتُوْلُ از تاسف استراحت یافت **و از انجمله آنست** که ملا شیخ کمال الدین که از خصیص یاران میبود عزیمت لقا مبارک نمود و در دل مسئله تناسخ مخطور بود چه از کلمات ایمه مسلمین از فقها و متکلمین بطلانش هویدا و ارباب کشف و شهود از صوفیه صافیه اسرار کلام شان هم بران ناطق و عبارات بعضی از ایشان دال بر خلاف در خاطر آورد که حضرت شیخ انور استفسار این مسئله باید نمود تا واضح گردد که کشف حضرت شیخ رحمه الله تعالی بیچه حاکم است پس آمده بپابوسی مشرف شده نشست بعد نشست حضرت شیخ رحمه الله تعالی فرمود که یا فلان تناسخ چیست گفت تناسخ عبارت است از تعلق ارواح بعد از ممات با جساد که در بطون نسا خلقت تام یافته و حاصلش حیات انسان در دار دنیا بعد ممات الی ماشاء الله تعالی و گاهی تناسخ بر تصرف روح در جسد غیر الی ماشاء الله تعالی من لمحة او لمحات فرمود که خبر میدهد که تولد نیست و در شان تناسخ بجز دیگر چیزی نفرمود پس ظاهر وی دلالت دارد بر امکانش امکان وقوع و فتوحات شیخ المکاشفین حضرت شیخ ابن عربی موافق وی است و از بعض ناظران فتوحات که در علم ظاهر و مطالب صوفیه صافیه الاسرار کثرهم الله تعالی الی یوم القرار ید طولی دارد و به فتوحات نظر کلی دارد شنیده ام که شیخ صاحب فتوحات رضی الله تعالی عنه از ثقه فصیح خبر میدهد که وی مریض شد و در معالجه اهمال داشت بعض یاران وی گفت که علاج

وازانجمله

صاحب فتوحات

باید نمود گفت لقد استمعت اذ دعوت پس آن عارف بآن یار گفت که پیش فلان
متطبب رو و از حال من آگاه کن و علاج طلب پس رفت بمجرد رسیدن وی آن متطبب
که مرجع خلائق بود و پس و پیش وی مردم گرداگرد بودند بتعظیمش برخاست و التفات
بسیار کرد و گفت این مرض را این علاج ست آن یار باز آمد و بمعالجه مشغول شد
روز دیگر پیش متطبب رفت متطبب هرگز نشناخت و از حال علاج و مرض غافل
و در تعجب شد. باز آمد از شیخ از ما مضی وا نمود شیخ گفت پیش ازین من بودم که در متطبب تصرف
کرده بودم و همچنین واردات زیاده از حد ست احاطهٔ آن در تقریر و تحریر متعسرست
از انجمله اینست که در سایهٔ درخت برگد می شنید که معلم عارف شهید شد مغموم گشت
مراجعت بخانهٔ مبارک نمود و بعد چندی خبر شائع گشت که مولوی مرحوم جامع علوم نقلیه و عقلیه
و عارف معارف یقینیه حاوی اسرار وحی نبوی علیه السلام و علی آله مولوی شیخ قطب الدین
والد این فقیر کاتب حروف شهید شد و ملاقی برب جل و علا گشت **وصل سیوم**
در بندی از احوال واردات منام و الهامات از جهت ارواح اولیای طاهره و این هم
حدی ندارد و فلاجرم انچه ذهن بتذکر آن وفا کند در تحریر می آید از انجمله اینست
که در ملک دکن بود ظاهرا در عالم نوکری پیش درویشی می آمد چون از اخلاق مرضیه
تواضع به درویشان و مخالطت با اهل لباس صوفیه صافیه کثرهم الله تعالی داشت
ازین راه بآن درویش لقای بسیار داشت و وی در تبدیل اجساد مهارتی داشت
روزی گفت که حکمای یونان چنین کمال داشتند که مس را زر میکردند و دیگر عجائب
شان در ذکر آورد حضرت شیخ رحمه الله تعالی گفت در امت مرحومه هم مردم بسیار اند
که کشف حقایق کردند این تبدیل اجساد چندان نزدیک آنها کار نیست چه بمجرد التفات

می شود احتیاج بمعونت چیزی دیگر نیست درویش گفت یکی شما هستند شیخ شما
حضرت میر سید عبد الصمد رحمه الله تعالی هست وی ازین امثال چیزی می داشت
حضرت شیخ قدس سره الاصفی فرمود چه چیز ست برین شاشه نکنم درویش گفت اگر وی
داشته باشید فلان گیاه بیارید گفت هر چند ان کار نیست می آرم و بسوی صحرا رفت و
متوجه بجانب میر سید عبد الصمد رحمه الصمد شد صورت حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة
نمودار شد و فرمود آن گیاه مطلوب اینست حضرت شیخ قدس سره الاصفی چند تا ازان
برکنده آورد و آن درویش متعجب که ایشان نه نام گیاه شنیده اند و نه دیده اند از کجا یافتند
و نه دریافت که علیم خبیر بوی تعلیم می نماید و از انجمله اینست که آن درویش از حضرت
شیخ قدس سره الاصفی اخفای حال خود می کرد هر چند که حضرت شیخ رحمه الله تعالی هرگز
متوجه بصناعت وی نبود لیکن چون از انجا که از خواص اهل کیمیا اخفای جبلی ست
بلحاظ بجانب من یحب الاخفاء و من لا یحب نمیکرد و فرق میان فریقین ناکرده بحیلت خود
مشغوف بود روزی گفت که شما استخاره کنید و دریابید که این صناعت نصیب شما
هست یا نیست شیخ رحمه الله تعالی فرمود ما را با این التفات نیست بعد ازان در جلسه
ملکوتیه که منبع تعطل حواس ظاهری ست می دید که بحاجت النائی رفته از اطراف وجود
وی قاذورات منفوره طبائع هویداست و وی متغرق در نجاسات ست و حضرت شیخ
قدس سره الاصفی در سر انجام تطهیر وی که ازین جلسه برخاست با درویش گفت که ما را
حظی ازین نیست هویداست که اشتغال باین صناعت تضییع وقت که نتیجه حرص
و طمع نیاسی دنیه است صورتش قاذورات ست و نجاسات هر عاقل را ازین جنس
تبری باید پس تبری نمود هر چند مخطور ذهن مبارک هرگز نبود از انجا که بگفته وی خطره و

بمعونت
رحمه الله تعالی
علیه ازین
که این چه
عبد الصمد شد
عبد الصمد
علیه الرحمة شد
متعجب شد
که ما را باین
مستغرق
وی که

که زینهار شائبهٔ میل طبع نبود راه یافت آن صورت رو نمود **وازانجمله اینست** که
روزی بخواب دید که خانهٔ برادر کلان تصفیه می نمایند و جاروب میدهند چون بیدار
شد بعد عرصهٔ قلیل خبر از راه دور آمد که برادرزاده شهید شد **ازانجمله اینست** که
در ایام خردسالی چون برادر کلان فوت شد دوی از اراضی خراجیه داشت حکام جابره
بوی مواخذه نمودند هرچند مردم گفتند که شان صغیر اند ازین سرانجام چگونه باید گوش
نکردند بعد ازان از انها بتقریبی جدا شد یازده بار سورهٔ اخلاص خواند صورتی نمود آ
شد گفت مخوان عمل هست و بود خواهد شد **ازانجمله اینست** که گفت من در ایوان
بادشاه محمد فرخ سیر بادشاه هند در آمدم و مردم چندی دیگر بودند در انجا کبوتری خوش رنگ
و خوبصورت و جثهٔ کلان در آنجا هست وی را گرفتند و من همه بودم و با خودش وی
را گرفت چندان در مزاج شریف حرارت راه یافته بود که هر کسی که استشفاع و قصد
خلاص میکرد بوی بدرشتی و ایذا معامله می کرد ملا کمال الدین جیو که از یاران باشند گفتند
که محمد فرخ سیر در قید وزیر شد از وزیر و بادشاه خوشی نبود بلکه مخالفت تام بود و وزیر
زور و شوکت داشت بعد چند روز خبر از دهلی دار تخت که حالا معروف بشاه جهان آباد
است شائع گشت که بادشاه در قید وزیر در آمد شیخ رحمه الله تعالی می گفت که ملا
شیخ کمال الدین کیاست و فراست بسیار دارد هرچند علم قید وی بجز واین معاملهٔ باطنه
داشتم بکسی نگفتم وی دریافت **ازانجمله اینست** که از بعض یاران گفت که وزیر سیاه
رنگ ست بطریق استفسار بعضی یاران انچه گفتنی بود گفتند بعد ازان گفت که دیدم
که جاموسی سرکش و قوی زور آور را گرفتند و بزمین آوردند و رسن ها در بینی آو کشیدند
چنانچه عادت گاو و جاموس ست بعد ازان خبر شایع گشت که وزیر مقید شد و تمام

رو بقرار آورد و برخی از آن ملاقات با بی یحیی علیه السلام کردند از انجمله اینست
که حضرت شیخ قدس سره الاصفی و هذا نا بقسطه الاوفی در حالت تعطل حواس ظاهره
جای رفیع دید و در انجا حضرت امیرالمومنین عثمان رضی الله تعالی عنه در ورد قرآن
مجید مشغول ست بعد چندی همین قصر را دید شخصی گفت که تو بیا تا در انجا رویم فی الحال
توقف نمود آن شخص گفت که در انجا جناب پاک حضرت رسالت پناه ست صلی الله
علیه و علی آله وسلم بعد از ان رفت بلقای خجسته حضرت امیرالمومنین عثمان رضی الرحمن عنه متعرز شد حضرت
امیرالمومنین علیه رحمة الرحمن با کسی از حضار مجلس پاک می گفت که علی مرتضی در فلان جاست متوجه بآن شد
درهمین اثنا حضرت امیرالمومنین علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه بوی ملاقی شد در کنار
خود گرفت و بقوت در سینه مبارک چسپانید و فرمود که تیمم ما را که منع کرده بود حضرت
امیرالمومنین عثمان رضی الله تعالی عنه فرمود که من منع نکرده ام از انجمله اینست
که حضرت ابی هریره را رضی الله تعالی عنه دید که بر اریکه ارشاد نشسته و بمردم علوم
نبویه ارشاد مینماید و از انجمله اینست که امیرالمومنین معاویه را دید در سکوت
و سرنگون و از انجمله اینست که در هنگام نوکری و سلاح بندی رجای
خسپیده بود مردم دیگر که از اوضاع پسندیده دور بودند بزنگه گفتند که با وی بخسپ
وی خسپید حضرت شیخ قدس سره الاصفی می بیند که ماده سگ در خوابگاه بست بحجره
این رویا برخاست دید که زنکه است ناخوش شد بوی زجر نمود از انجمله اینست
که در هنگام سلاح بندی میل بزنی خوبرو و حسن صورت داشت حضرت امیرالمومنین
ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بوی نمودار شد و انگشت بدندان گرفت آثار ناخوشی
از جبین وی لایح گشت چون بحالت صحو آمد آنجا را گذاشت عادت شریف بود که در جایی

که خلل می دریافت آنجا را می گذاشت علی الخصوص وقتیکه از جناب قدس ایمائی
می یافت و آنرا انجمله اینست که در بلدهٔ بهروچ به بها هندی وجیم فارسی بهر لقای
درویشی متوجه شد باقتضای عادت شریفه که سیر بلاد می کرد و بهر اهل لباس ملاقات
می کرد و اگر کلمهٔ خیر و پسند می شنید بسیار بسیار خوشی و نزهت خاطر می شد و گاهی
آن کلمه را بر زبان رانده اهتزاز و خوشیها میکرد گویا شکر شراب طهور رسیده چون
بیکان درویش رسید درویش گفت بیا الله و آن درویش همه چیز را الله می گفت
شیخ قدس سره الاصفی پیش وی رفت و نشست درویش گفت ملامت از الله
انداز یعنی زین از اسپ جدا کن حضرت شیخ قدس سره الاصفی اسپ را پابند کرد و گذاشت
تا بعلف مشغول باشد اسپ گیاه خورد و در صحبت درآمد درویش گفت که الله الله را
خورد و سرکشی و جهیدن را نخواهد و گفت با شیخ قدس سره الاصفی که تو هم بگو که همه الله
حضرت شیخ فرمود که بمن این حال نیست درویش زبان خود را بدعای بد آورد حضرت
شیخ قدس سره الاصفی فرمود که ببرکت حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه چیزی
نخواهد شد درویش بسکون شد بعد ازان بحضرت شیخ قدس سره الاصفی عطوفت آورد
و بسیار بسیار مهربان شد و بتواضع طعام وغیره رو آورد حضرت شیخ قدس سره الاصفی
چندی در صحبت آن درویش ماند درویش گفت ایام من بآخر رسیدند ازین عالم
ارتحال می نمایم بشما خبر خواهم کرد در هر جا که باشید حضرت شیخ قدس سره الاصفی از درویش
جدا شد بعد چند روز آن درویش را در جلسهٔ ملکوتیه دید که مسرت از جبین وی لائح
است درهمان می بیند که سر وی در دست وی ست حضرت شیخ قدس سره الاصفی
متالم شد و غمزده گشت بعد ازان مردم از بهروچ آمدند نشان دادند که فلان درویش را

مردم بدعوی حق الله کشتند وبجوار الله تعالی پیوست وحضرت شیخ قدس سره الاصفی
قوت درویش را امتداح میکرد ومی گفت که بعد موت قوت چنین داشت
وازانجمله اینست که روزی محمود شهید علیه الرحمة را در معامله روحانیه دید که میگوید
که ببین اینها را که چه کردند اشارت بسوی مردم دهی که قریب مزار مبارک ویست
ومزار مبارک بسمت غرب مائل بجنوب از حضرت بانساد و کروه خواهد بود حضرت
شیخ قدس سره الاصفی سوار شده متوجه مزار مبارک وی شد عادت شریف بود
که در اکثری از اوقات در انجا میرفت ومی نشست وحالات پسندیده که در خلوات
شیوخ سابق را روی نمود هویدا شدن گرفت القصه بقریب ارضی که بجوار مزار بود
رسید در انجا می بیند که مردم دِه از حدود خود ها متجاوز شده قدری از زمین متعلق مزار
در کشت خود آورده اند آنها را طلبید ومنع کرده آنها متندم شدند وگذاشتند وازانجمله
اینست که بسیر کوهستان متوجه شد در اثنای راه آوازی شنید که من قمر شهید ام
شناسان من باشید بعد ازان بلده کهرهنسا بضم کهاف هندی آین حرفی ست
که اهل هند کاف را با ها امتزاج ساخته یکحرف کرده میخوانند وفتح را وسکون ها وغنه
نون ودر آخر الف بعد سین مهمله متوجه شد در انجا اثری نیافت بعد ازان در جای
دیگر قریب وی دریافت وزیارت کرد ومردم همراه را گذاشت وبکوهستان رفت
چندروز در سیر مشغول بود ودر انجا آثار آدم لایح نبود چون ولوله عشق بمرتبه کمال
بود از جاهای خطرناک باک نکرد درین اثنا صورت حضرت جعفر صادق علیه السلام
رو نمود و فرمود که حالا مراجعت نما پس مراجعت کرد ویاران را همراه گرفته بخانه آمد
وازانجمله اینست که از قصبه سهالی بحضرت بانسا متوجه یابلکس در قریه مسولی بمزار

شیخ کالی علیه الرحمة رسید و آن مزار از حضرت بانسا بجانب غرب یک کروه ست از
مزار آوازی بر آمد و شنید که از تو کاری نه نیک بظهور خواهد آمد چون بخانهٔ مبارک
رسید یک شبی مردم آنجا که از راه حسد سوء مزاج داشتند و از برادر خورد حضرت
شیخ قدس سره الاصفی کهصنیعی بظهور پیوسته بود که آن مردم ناراضی بآن بودند بخانهٔ
مبارک در آمدند و حضرت شیخ قدس سره الاصفی در مراقبه و شمشیر کشیدند و باندام مبارک
رسانند حضرت شیخ خبردار شد شمشیری در پیش بود بدست آورده و بران شخص کشید
دستش از بند جدا شد پس باشند و گریخت حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسلامت برد
اندکی زخم سست رسید بزودی به شد حالا آن مردم همها معتقد خالص اند و دل و
جان در محبت فدا دارند بعضها عقد بیعت نمودند و آن شخص که شمشیر کشیده بود برادر
خاله زاد بود از خود و از فرزندان مخلص و فدا است و وداد کلی دارد پیدا انکه بی استیذان
علی الخصوص بشب بخانهٔ دیگر داخل شدن حرام ست و صاحب خانه را ممانعت باستان
میرسد و اگر قبول نکند پس بیدو اگر شمشیر و غیره کشد پیش از ینکه رساند دفع آن
لازم اگر درین کشته شود بروی چیزی در دنیا از کفارت و دیت و قصاص نیست
و در عقبی از باثم بری پس چگونه راست آید قول شیخ کالی قدس سره پس باید دانست
که حسنات عوام سیئات ابرار است و از ینجاست که زلات که از حضرات انبیا علیهم السلام
و علی نبینا و علی آله الکرام واقع شده و تعبیر از ان بظلم و مثل آن شده محمول بر ترک
اولی ست پس ترک اولی در حق آنها هرگاه چنین مشابه ست پس بعدی ندارد که اقطاب
عرفا بالله که علی الحقیقه ورثهٔ انبیا باشند در حق آنها مباحات که لائق شان آنها نباشد
بچنین مشابه بوده باشد پس تعبیر آن به نه نیک برجا باشد از ینجاست که سلطان

عارفین ابو یزید بسطامی علیه الرحمة بمسجدی رو بنماز جمعه آورد و عصا خود را در
پائین صحن مسجد استاده نهاده چون زمین آنجا چندان قوت ماسکه نداشت آن عصا
بر عصای شیخی افتاد و وی را بر زمین آورد و آن شیخ از نماز فارغ شده بعصا قصد
کرد عصا را در جائیکه نهاده بود نیافت از مسلک راه خود برگشته گرفت ابو یزید این
تکلف را معاینه نمود و در خاطر آورد که بسبب عصای وی این تکلف بوی پیش آمد
شیخ ابو یزید باعتذار بجانب آن شیخ رو آورد و عذر تقصیر خواست امثال این
حکایات پایان ندارد و صاحب فصوص الحکم قدس سره میفرماید در فص یونسی که شفقت
بر بندگان الله تعالی سزاوار تر است از قتل کردن بغیرت در راه حق تعالے
حضرت داود علیه السلام و علی نبینا و آله خواست بنای بیت المقدس را پس بنا کرد
چند بار مگر پس هرگاه فارغ می شد از و منهدم می گشت پس شکایت کرد آنرا داود علیه
السلام و علی نبینا و آله بسوی حق تعالی پس وحی فرستاد بسوی وی حق تعالی که خانهٔ
من که بیت مقدس باشد راست نیاید از دست کسی که خونریزی کرده و آن حضرت
پیش ازین جالوت را بامر الهی کشته بود چنانچه حق تعالی میفرماید قتل داود
جالوت پس داود علیه السلام و علی نبینا و آله گفت که آیا نبود آن کشتن در راه تو
حق تعالی گفت آری در راه من بود و بامر من بود ولیکن آن کشتگان آیا نبودند بندهای
من یعنی بنده های من بودند پس جهتر داود گفت ای پروردگار بگردان آن بنا را
از دست کسے از من باشد یعنی از اولاد من باشد پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی وی
که پسر تو که سلیمان باشد وے را بنا خواهد کرد و غرض ازین حکایت این است
که مراعات این نشأ انسانی بهتر است و آراستن وی اولی تر از هدم وی آیا نمی بینی

دشمن خدا تعالی را که کافر سازد حق تعالی باشد بدرستیکه واجب گردانیده بر آنها جزیه و صلح را تا باقی ماند حق تعالی گفت وَاِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ یعنی اگر میل کنند کفار بسوی تو ای محمد بهر انقیاد و صلح پس میل کن بسوی آنها و بده انچه خواهند و بسپر کار خود را بحق تعالی ایا نمی بینی که هر آنکس را که واجب ست بروی قصاص و بدله خون گرفتن چگونه مشروع ساخته بر ولی مقتول گرفتن خون بها و یا عفو بی آنکه خون بها گیرد پس اگر اعراض نماید از خونبها و عفو پس درین هنگام بکشد کشنده را ایا نمی بینی حق تعالی را که وقتیکه خویشان مقتول بیشتر باشند پس یکی از انها راضی بخونبها شد و یا گذاشت قصاص را و دیگر خویشان وی نمیخواهند مگر قصاص و کشتن کشنده چه طور مراعات نموده است آن راضی بخونبها و یا بعفو را و ترجیح می دهد وی را بر دیگران که قصاص میخواهند پس کشته نمی شود آن کشنده بلکه بخونبها قصاص مبدل میشود ایا نمی بینی حق تعالی را که فرمود وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا یعنی جزای بدی که کشتن از راه تعدی باشد بدی ست مانند وی که کشتن کشنده باشد بمکافات کشتن وی پس گردانید حق تعالی قصاص را که کشتن کشنده باشد بمکافات تعدی وی بدی با وجود اینکه مشروع و مباح ست در شریعت غرا بلا پس هر شخصیکه از قصاص و بدله گرفتن گذشت و صلح کرد مزد وی بر الله تعالی ست زیرا که آن انسان که مستحق کشتن بود بر صورت وی ست و ظاهر نشده است حق تعالی باسم ظاهر خود مگر بوجود بنده پس هر که مراعات کرده بنده و نگاهداشت حق وی مراعات نکرد مگر حق تعالی را و تتمه شرح و بسط دران کتاب محکم ست این مقام استیفای آن را اقتضا نمیکند و اگر بسط خواهی پس متوجه شو سوی فصوص حکم که ترجمه لسان نبوی ست

صلی الله علیه وعلی آله وسلم و از انجمله اینست که چون دست از بند آن شخص جدا شد وی و مردم دیگر که رفیق وی بودند جماعهٔ کثیر خواستند تا مکافات آنچه بروی واقع گشت گیرند و در کمین ایذا بودند حضرت شیخ قدس سره الاصفی هیچ خطره ازین فکر ناشیخ آنها نداشت چه شجاعت بر کمال داشت چنانچه شمهٔ از آثار آن پیشتر تحریر یافت و منزوی زاویهٔ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ بود ناگاه صورت سالار احمد علیه الرحمة که مزار مبارک شان در حضرت بانسا ست گویند که وی از رفقای سالار مسعود غازی علیه الرحمة که در بلدهٔ بهرائچ مدفون ست و زیارتگاه خلائق بیحد ست حاضر شد و گفت که من مدد شما هستم هیچ از آنها به توظهور آنچه میخواهند صورت نخواهد گرفت جماعهٔ کثیر از آنها در حضرت بانسا جائی قریب تر از خانهٔ مبارک حضرت شیخ قدس سره الاصفی جمع شدند در شب تاریک و مردم قریهٔ مبارکه در خواب و حضرت شیخ قدس سره الاصفی بعادت قدیم با رب خود بود و یاد بایقان ندارم که اندرین اثنا صورت حضرت بزرگوار میر سید عبد الصمد رحمة الله علیه وعلی اسلافه و بارک الله فی اخلافه هویدا شد و گفت بجمعیت خاطر باش چیزی از مخطور آنها نخواهد شد لیکن مظنون است بعض آنجمله در شجاعت از ابنای اجناس انگشت نما بودند چنانچه ثانی آنها را مردم نشان میدهند در خلق شجاعت با وجود این شجاعت هر چند خواستند که بخانه در آیند و بدیوارها که در قامت قصیر بودند عبور نموده بخانه در آیند بمقتضای لطف قادر مطلق که طویل است اقدام آنها پس می افتاد و در اُقَدِّمُ رِجلاً وَاُؤَخِّرُ اُخریٰ ماندند تا شب باخر رسید شرمنده شده راه غفلت خانهٔ خود ها گرفتند و در خود ها متفکر بودند که چه حال است که از ما جرءت نشد با وجود آنکه حضرت شیخ قدس سره الاصفی در خانه تنها بود

ودرحقیقت باتنها بود که مطرح انوار عنایت ربانی بودند بلکه باکسی نبود الا بار خبیر ودرین نکته است هوش دارند چه عرفا هر چیزرا که مشاهده نمایند تجلی حق تعالی باسم ظاهر وی درشهود دارند لعد ازان بعض آن جماعه ملاقی شدند سرنگون والله اعلم اینچنین روایات پایان ندارد وازین باز گرد بوصل چهارم رو

وصل چهارم در نبذی از کرامات وخرق عادات که متضمن بعض تاثیرات بر اصحاب ست **ازانجمله اینست** که حضرت شیخ قدس سره الاصفی برکناره آب نهر که کلیانی نام دارد در زیر درخت برگد که آن درخت مخصوص به بقعه هندست بباء موحده ورای مهمله ساکن وفتح کاف فارسی ودر آخر دال مهمله ساکن بسیار سایه دار وکثیر الاغصان وعریض الاوراق ست وعمر طبیعی از حد زیاده نشسته بود وعادت شریف بود که در زیر آن درخت در اکثر اوقات باحق تعالی اطمینان داشت واحوال جاری میداشت که نطاق تحریر قاصر است از استیفاء شمه ازان القصه در نواحی آن درخت یک گاومیش مرده افتاده بخاطر مبارک گذشت که برین نظری باید افگند پس نظر التفات باحیاء وی افگند فی الفور زنده شد باز حضرت شیخ قدس سره الاصفی بجانب دیگر متوجه شد التفات را گذاشت بحال سابق خود آن گاومیش مراجعت نمود وهمچنین طور بود در احیاء حضرت عیسی علیه السلام وعلی نبینا وآله الطاهرین پس وی بر قدم وی بود والله اعلم مجال عباده المخلصین ما ناقصان را مجال دم زدن در تعیین مقام اولیاء الله الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بکدام وجه باشد **وازانجمله اینست** که حضرت شیخ قدس سره الاصفی در زیر درخت بانیاز واحوال حمیده در جناب حق تعالی بود ناگاه مردی سوار باچند کس که مرتکب همه معائب بود وظلم وسرقه کبری که عبارت از وی در کلام مجید

بکاربه با الله و رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم واقع ست از وی هویدا بود وگویا که بهلت وے
بر این شنیعه بود پیدا شد نظر حضرت شیخ قدس سره الاصفی بروی افتاد بمجرد افتادن نظر
بروی آواز هاتف غیبی رسید که نظر بروی مفگن حضرت شیخ قدس سره الاصفی امتثال
امر آورده چشم پوشید و حال آن مرد متغیر گشت از اسپ بزمین آمد و همه چیز که با خود
داشت گذاشت و مجاور درگاه عالیه شد و طلب حق در نفس مستولی گشت و از هرچه از
اوصاف سابقه که داشت متبری گویا قلب حقیقت شد بعد ازان حضرت شیخ قدس
سره الاصفی در ذکر مشغول ساخت و بذکر جهر و خفی تمامهٔ شب و روز مشغول می بود
و احوال پیدا کرد که لَا عَیْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ از انجمله اینست که
آواز هاتف می شنید و از ارواح طاهره مجاورت داشت و ذکر حصی می شنید روزے
گفت که عجب ست از مردم که نمی شنوند این سنگریزها بزبان بلند می گویند مضمون
لاموجود الا الله درویشی نشسته بود گفت که این نعمت عظمی از محنت و کسب تو نیست
حال حضرت شیخ قدس سره الاصفی تاثیری آورده است بجناب حضرت شیخ قدس
سره بعرض رساند که این چنین جواهر را در رشتهٔ قلیل المماسکه نباید سفت آسرار الهی را
هویدا می نماید حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی نفرمودند القصه بعد ازان که چون
وی منزوی زوایای طلب حق بود و از همه لذائذ دنیا و مزخرفات وی گذشته بر عیال
وی جهات نفقه به تنگی رو آورد چه وی از حرام و حلال کسب کرده بحوائج عیال می پرداخت
و وی از اکتساب انحراف ورزیده و از اشتغال بتحصیل اسباب معاش متقاعد گشته
ازین سبب جماعهٔ از نسا از متعلقان وی بخانهٔ حضرت قدس سره الاصفی و هلم القسط
الاوفی آمدند و در خانهٔ خود هابر سخنها بر زبان سے راندند و بجناب پاک حضرت

رحمه الله تعالی بی ادبانه لاام وکافت میزدند چه مردم نساء ناقص العقل والدین سوای شیوهٔ
حرص و شره بلند اند و بناوی چیزی دیگر مخطور در اذهان کاسدهٔ آنها نگشته و بلاها که در زمان
سابق رو داده چنانچه انخساف قارون و اهلاک قوم لوط و شهادت حضرت زکریا و یحیی علیهما
السلام وعلی نبینا و آله و محن حضرت یوسف علیه السلام وعلی نبینا وعلی آله الطاهرین
وحادثهٔ هائله حضرت امام الائمه حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما وغیره بسبب ایشان
بود القصه آن زنها پیش حضرت قدس سره الاصفی رسیده متفق اللفظ والمعنی بزبانهای دراز
سخنهای نالائق راندند و عمها معبر ساختند و گفتند که نفقه و کسوهٔ ما از شما بند شد شما چه
کردند بالجمله چیزها گفتند که در تفصیل آن کلفت نست بجبین حضرت شیخ قدس سره الاصفی
ناخوشی پیدا شد ازین راه گفت که من نه وی را این بخشیده بودم کسیکه بخشیده بود مسترد
گردانید همان بزبان آوردن همان تبدل حالش چنانچه بود شد بلا تفاوت چون در خود
نگاه کرد خود را حیوان یافت غمگین شدن گرفت و خود را خواست که هلاک گرداند آهن آبدار
در دست گرفت خواست که خود را ذبح کند مردم گرفتند باز داشتند زخم بحلقوم رسانید لیکن
بسبب مزاحمت مردم ساری نشد بجناب پاک حضرت قدس سره الاصفی التجا کرد و قصد
هلاک خود کرد حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوی نشدند چندی در غم ماند بعد مرور هنگامیکه
طمع برجوع مطالب سابقه که متوهمی بود درگذشته و توقع باز آمدن بمطلوب از امکان رفته
و یاس کلی شد بدستور قدیم بکار و بار خود مشغول شد این قدر باقی ماند که از قطع طریق و گرفت
اموال مردم و ظلم بر خلق بوضع ناشایستهٔ سابق انحراف داشت و بصلوة و صوم ظاهرا
التیام داشت و عقیدت بجناب پاک حضرت قدس سره الاصفی داشت و از انجمله
اینست که محمد اسحاق نامی از قوم افغان در بلدهٔ شاهجهانپور در خانهٔ خود حضرت

قدس سره الاصفی را بچشم باطن دیده و ظاهرا آثار توجهات دریافته و نمی حضرت
قدس سره الاصفی را ندیده بمردم دیگر از حلیهٔ مبارک نشان داد گفتند این حلیهٔ مبارک
حضرت شیخ قدس سره الاصفی ست و نمی متوجه بسمت بانسا شد بعتبه بوسی مشرف شد
در خواست بیعت نمود حضرت قدس سره الاصفی گفت بیعت خواهی کرد حالا بذکری مشغول
شو و نمی را در مسجد برد و تلقین ذکر نمود بمجرد تلقین یافتن آواز هاتف شنید بعد دو سه روز
در ترایه شد هر روز ترقی در ترقی روزی پیش حضرت قدس سره الاصفی مطربان بغنا
بیتی می گفتند و حضرت قدس سره الاصفی در حال حسن بود بنده درگاه از محمد اسحاق گفت
میل بسرود داری و نمی در مسجد نشسته گفت خبر میدهد که حضرت را میرسد و نمی کابل وجود
ترا نمی رسد تو ناقص هستی بدانکه در استماع سرود اختلاف فقهاست بلکه امام شافعی و شمس
الائمه سرخسی از فقهای حنفیه و شیخ ابو یزید بسطامی و شیخ ابن عربی رضوان الله تعالی علیهم
قائل بحل اند و تفصیلش در موضع وی ست و گاه باشد که مباح بعارضی ممنوع میشود چنانچه
نکاح آنکس را که حاجب از ذکر الهی باشد چنانچه از نفقه و کسوه و سکنی عاجز باشد پس
بعد نکاح در کسب آنها مشغول پس آن خلوات از دست رفت همچنین سرود ست که هر چند
مباح ست چنانچه اکثری از علما بوی رفته چون اشعار سرود علی الخصوص اشعار هندیه
مشتمل بر مضامین عشق مجازی که متعلق به نساء و امارد ست و آهنگها که فسقه را ذوقی
شدید از جناب الهی باشد میباشد پس همچنین سرود (بزنان کودکان ۱۲ منه) امثال همچنین مردم مباح نباشد
(دور داده شده ۱۲ منه) ازین راه محمد اسحاق بخطاب لایلیق مخاطب شد روزی در مجلس حضرت قدس سره
الاصفی حاضر بودم ذکر سرعت محمد اسحاق در تاثر بود گفت اگر در آنوقت التفات بدرخت
اثیلی که ثمر هندی اهل فرس وغیره می نامند می کردم وی هم متاثر می شد و تاثیرات

دیده و ظاهرا / و نمی
بانسا
بود در روزی / پیش حضرت / شیخ قدس / حضرت شیخ / قدس سره / الوجود / و ترا
مشغول / باشد پس
که شدید

حضرت شیخ قدس سره الاخفی بر اصحاب خودش زیاده زیاده بود تفصیلش خالی از عسر نیست **و از انجمله اینست** که شخصی در ملک دکهن در کسب اسباب معاش دنیاوی پریشان احوال بود و وقتی در اغتمام بود که صورت حضرت شیخ قدس سره وی را نمودار شده دلاسای کرد روز دیگر همچنین و چون این معامله در حالت یقظه بود تفاوت در معامله و احساس یقظه نکرد دانست خودش نزول فرموده وی را علم هم شد که حضرت شیخ اند قدس سره وگاهی ندیده بود بعد ازان مرفه حال شد و اسباب دنیاوی زیاده زیاده از کفاف شد چون مراجعت از ملک دکهن باین سمت نمود بوطن خودش که قصبه ملاوه ست قاضی شده آمد رخصت توقف روا نداشت و آمد بشرف بیعت مشرف شد از بعض یاران شنیدم که حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بسیر شد چنانچه عادت شریفه بود که در اکثری از اوقات علی الصباح بر اسپ سوار شده بجانبی از بیابان و بیشها و سواحل جوها متوجه می شد و اگر مرکب نمیبود پیاده میرفت بصاحبزاده والا سید غلام دوست دفقه الله تعالی لما یحبه و یرضی و در شما وفق ولیه قدس سره الاصفی گفت که اگر شخصی بیاید وی را نشانید و تواضع کنید من باز گشته بسیرم متردد خاطر نشود و باز متوجه بسیر شد بعد چند ساعات الحق بزاید نظر رسید حضرت شیخ قدس سره الاصفی بعد ازان حضرت شیخ قدس سره الاصفی مراجعت نمود و بیعت وی را پذیرایی آورد روزی در خدمت حضرت شیخ قدس سره الاصفی نشسته بودم ذکر احوال صلاح خیر بود اندرین اثنا گفت که بخطاب من لا شیخ مخالفت مخاطب شدم که فلان ولی ازین عالم در ملک دکهن رحلت کرد بنماز وی زود رفتم مردم را دیدم که از دفن فارغ شدم بر مزار نماز گذاردم مراجعت نمودم در اثنای راه در قصبه مالکا که در دکهن ست بان شخص ملاقی شدم و سبب سیدن در حالت دفن آن بود که بمجرد سماع خطاب بعارضی توجه بان امر نشد فی الجمله بکثی شد

دکهن
دلاسای کرد
دیگر
ملاوه
چوبهیا
غلام دوست
و بنماز وی
زود رفتم

وآز انجمله اینست که بعض یاران را در معامله دیده باو ندارم که در یقظه بود و یا در نوم
ولیکن نوم و یقظهٔ وی متساوی ست چه در حالت یقظه پیوسته احضار اموات و غیب احضار
روحانی داشت بالتفات وبی التفات و هرگز مؤنت توجه و مراقبه را محتاج نبود که در گل
فرو میرود تا آنجا رسید که تا تحیین فرو رفت و سر فقط برون ماند اندرینوقت حضرت سید عبد الصمد
رحمه الله تعالی وبارک الله فی اخلافه نمودار شد و گفت که نمی بینی که این چه کرد حضرت شیخ قدس
سره الاصفی می گفت که در دل داشتم که این یار خلاص از ورطه یابد و این دوست تر داشتم
بعد ازان دید که سگها خوش لباس و زنجیرها زرین دارد و شرمنده و سرنگون بعد ازان آن یار
خلاص یافت سبب وی آن بود که وی قاضی شده بود و حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسیار
بسیار ناخوشی از قضات زمان داشت بعد ازان یار بحضرت شیخ قدس سره الاصفی متلاقی
شده و گفت که من باین بلا مبتلا بودم مارا خلاص نکردند ظاهرا حضرت بوی فرمود که خلاص
ازینجانب بود بخودی خود نبود هرچند بظاهر دست گرفته نکشیدم و در وقتی می گفت که از
توجه من خلاص یافت باز حضرت شیخ قدس سره الاصفی ازان یار پرسید آن سگها کدام بود
آن یار گفت اَلدُّنیا جِیفَةٌ وَطَالِبُهَا کِلَابٌ پس حضرت شیخ گفت که بهر چه بقضا
راضی شدید گفت من انحراف نمودم و هرگز قاضی نخواهم شد بعد ازان تا آخر عمر
قاضی نشد حضرت شیخ قدس سره الاصفی می گفت که آن سگها قضا بودند وآز انجمله
اینست که حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی از دعوات اسما بهر امور دنیا و هیچ یاد نمی
هرگز نمی دانست و نداشت مگر حدیث دوست که وی را تکرار می کرد و دگر هیچ لیکن مقام وی
بدرجهٔ سنام علیین و صدیقین رسید مکاشف بدعوات و تاثیرات اسما می شد و بهر امریکه
ملتفت بوی می شد و با توجه تام می کرد صورت فعلیت می گرفت و بالجمله برغبت و رضا

هر چیز را که میخواست بیشد و امثال جزئیه وی بیشمار خواهد بود و از انجمله اینست که زنی
متشکی آسیب جن بود و اولیای وی آمده ظاهر ساختند حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه
بوی شد و خادم را گفت که بچابکی وی را بزن و تی چند چابک بر بدن وی رساند فی الفور
بحالت قدیم رسید تا این زمان اثری از جن بر وی ظاهر نیست و ازینجمله اینست
که آن یار که حادثه قضا داشت گفت که عسرت از حد گذشته چیزی بفرما حضرت شیخ ملهم شد
بآیتی کریمه و وی را تعلیم نمود و وی چند بار خواند تیسیر بسیار شد تا این زمان مرفه ست حضرت
قدس سره الاصفی در اکثری از اوقات می گفت که عجب است از ان یار که این چنین حال را
مشاهده نمود و طلب اسباب معاش از وی نرفت لیکن بدانکه آن یار هر چند متلوث بافزونی
اسباب معاش که عبارت از زر و مال ست و اسباب وی مثل تملک اراضی مخرجه غلات
بود لیکن احیای شب دارد و بذکر مشغول می باشد و مناسبت بارواح دارد و معتقد توحید
وغیره رموز و از انجمله اینست که عالم جن مسخر وی بود بی تسخیر صورت جن حاضر میشد اگر
وی را می گفت که شخصی را که آزار رسید هی بگذار می گذاشت لیکن حضرت شیخ قدس سره الاصفی
متوجه بگذاشت نمی شد مگر احیاناً چه وی مرضی دوست می طلبید سوای ذکر وی چیزی
دیگر دوست نمیداشت و ازین قبیل حادثه عجیبه و غریبه ست که شخصی از عصبای این ناظم
این جواهر در سلک تحریر و از نسخه قطبی که شرح شمسیه باشد تا اوان شرح مواقف سامع
و قاری این ناظم بود و اولیای وی عزم مناکحه وی کردند در قصبه فخرپور که در نواحی بهرایچ
خطبه وی کردند بعد ازان بمناکحت متوجه بآن قصبه شد مردم کثیر همراه شد چنانچه عادت
اهل هند ست در اثنای راه مریض شد بی سبب ظاهر چون بآن قصبه رسید مردم وی را
سوار کردند بر اسپ چنانچه عادت هند ست که مناکح را سوار بر اسپ گردانند بیشتر بی سبب

ظاهر از پشت اسپ افتاد مردم متعجب شدند و می می گفت که گویا کسی از اسپ فرود آورده
مناکحت کرده و مراجعت بخانه نمود که از ان قصبه چهارده و یا پانزده کروه مسافت دار
ولیکن به بیماری تپ وغیره و درین اثنا احتباس بول قریب شب و روز تمام داشت
بعد ازان زوجهٔ وی را بخانهٔ ابوین فرستادند چنانچه عادت هند ست که تا چند سال از
نکاح زن بخانهٔ ابوین می ماند و گاه گاه بخانهٔ زوج می آید تا آنکه الفت کامل گیرد پس بعد چند
ماه چون بیماری رفت و صحت کلی شد عزم آن قصبه که خسر بوده ست نمود چند صورت
اجنه بجناب حضرت شیخ قدس سره الاصفی حاضر شده و گفت که آنرا منع کنید تا خطور سفر
بجانب آن قصبه ننماید حضرت شیخ قدس سره الاصفی بعض یاران که از عصبات وی بودند گفت
که وی را منع کنید تا گرد این کار نگردد و ورنه بلائی خواهد رسید چون وی و اولیای وی
عقیدت بجناب حضرت شیخ قدس سره الاصفی نداشتند امر وی را بجانب پشت نهادند
مجوز عزیمت مرکوزهٔ خاطر شدند پس مقرر کردند که فردا متوجه شود از خواب در آخر شب
بیدار شد بیدار ساختن و جن چون مرکوز خاطر عزم سیر بسمت آن قصبه بود و دانست
که مردم برای سفر بیدار ساختند از ین راه گفت که کتاب من که فلان ست همراه بگیر
یکی ازان و جن آن کتاب را گرفت بوی داد بعد ازان می بیند دو شکل مهیب سیاه رنگ
جسیم و بر شکل مردم پهلوان مکروه یکی از انها وی را گرفت و برداشت بدیگری که بکنار سقف
از کاه و چوب بود داد وی گرفت در هند خانه را سقف از کاه و چوبها می سازند و بر دیوار
می نهند و ستونی بعد از اراضی خانه نمی کنند بلکه دیوار یک جانب مرتفع میسازند و دیوار
که در روی در ونده خل ست از وی پست می نمایند تا باران در هنگام برشکال منحدر شود و در
وقت هوش از وی رفت بعد لمحه مردم خانه بیدار شدند وی را نیافتند تجسس نمودند اثر وی

ندیدند و در بستو خانه بسته یافتند نالان گشتند چه شد و کجا شد و که برد و کجا رفت ۵

احاطه ۱۲ ش

آن چشم و چراغ من کجا شد		وان میوهٔ باغ من کجا شد	

و وی بعد افاقت می گفت که دران وقت آواز ناله چنین و چنان می شنودم و هیچ القصه وی
خود را در نواحی قصبهٔ دیوی که از وطن مالوف وی که قصبهٔ سهالی نام دارد سه کروه کلان که
موازی سه فرسنگ خواهد بود در کنارهٔ حوضی یافت و در افاقت آمد حیران ماند آن طی در حق
بعض این مسافت از سر اقدام بود چه در پاهای وی آثار رنج سفر هویدا بود چنانچه آبلها
و شکستگی آنها و ورم که ازین پیدا می شود و وجع در بشرهٔ پاها و جنبش و نیز بعض مردم که در
نواحی دیوی رونده بودند وی را در دویدن یافتند و دران هنگام در طرفة العین یک
چادر رنگین کرده آن جنها آورده بوی دادند ظاهرا رنگ زرد بود بعد از ان از ان فسح
قصبهٔ دیگر قریب یافته ازین سبب در انجا رفته بخانه کسی از مقیمان آن قصبه ماند و صاحب خانه
بتواضع پیش آمد و از وی حال خود را پوشیده و شب بخانه محفوظ مانده چون از خواب بیدار
شد خود را در کنار آن حوض یافته که زیاده از نیم کروه از ان قصبه بود حیران شده چه کند
سعی بجای نمیرسد بلکه مجال سعی نداشت درین اثنا در افاقت ست پس عزیمت آمدن بخانهٔ
خود نمود بوقت شام بخانه رسید تمامه روز در قطع مسافت سه کروه گذشت بسبب ضعف
و خراشیدگیها در هر دو پا اندرین هیچ اثری آسیب جن نیست پس ازین خویشان وی
پیش حضرت شیخ قدس سره الاصفی آمدند والتجا در تفصی ازین آسیب آوردند حضرت شیخ قدس
خلاصی ۱۲ ش
سره الاصفی التفات نکرد هر چند این قدر کفایت داشت که التفاتی میکرد و الله اعلم باسرار
عباده هر چند از اتمام قصه تعلق باین رساله ندارد لیکن چون قصه شانی داشت بنظر
عوام اقتضای آن کرد که اتمام باید نمود پس بشنو بعد چندی درویشی از ملازمان که حال

آن
می شنیدم
و دیگر هیچ
دیوا
طی بعض
طی این
جنبش
طرفة العین
آوردند
وبوی
دادند بعد
تمام
پاها پاها
اثنا هیچ
[illegible]

قوی داشت پیدا شد و بیماری که از قوم طلاق سر باشد چیزی تلقین نمود و می آسیب زده
را در خانه نشاند و بیرون خانه بفاصله چند گز نشست و گفت اگر جنها چیزی بگویند جواب
نده و هرگز با نها تکلم ننماید بعد ازان یار آن ملامتی در خواندن اسما مشغول شد بعد ساعتی
آن جنها نمودار آسیب زده شدند بهمان صورت مهیب که پیش ازین در وقت بردن ظاهر
بود آن هر دو جن شور کردند و تهدید و تخویف نمودند که ما از اجنهٔ ستیم بر انس غالبیم آن جواب
نداد و درین شغب چندی گذشت بعد ازان بالحاح و تضرع پیش آمدند مطابق وصیت جواب نداد
بعد ازان بسیار عجز و آرزوی تفصی خود ها کردند سود نکرد لاجرم سست شدند طاقت
جنبش و حرکت نماند پس آنها را در دو شیشه بند ساخت آن هر دو جن شکل دود شده
داخل آن هر دو شیشه شدند و اگر کسی میخواست که بردارد بشق نفس می داشت و بار آنها
را بیرون آورد شکل دخان بر آمدند و بهمان صور متصور شدند باز در شیشهها در آورد
و در تلی ظاهر در نواحی زید پور که از حضرت بالشاه صاحبها الله تعالی چهار کروه باشد دفن کرد
و گفت اگر آن شیشهها بر آید طاقت برون شدن ندارند حالا هیچ تردد خاطر نیست چنانچه
چند فرزند شدند و از فرزندان فرزند شده تا این زمان این تحریر و انشاء الله تعالی نسل از
دیگر فرزند هم خواهد شد الی ماشاء الله تعالی و ازانجمله اینست که بمقتضای من کان لله کان الله له
فله الکل تاثیرے بسیار بود آن ملامتی درین راه بهر که در بعض حالت که از خود غائب شده و میدید
بدید حق تعالی و می شنید بشنید حق تعالی و بطش میکرد ببطش حق تعالی نظر میکرد متاثر می شد
چنانچه روزی دران حالت یا مثل وی دیگر حال باشد نظر بسگی افتاد حالت وی متغیر
شد در هر وقتیکه اذان می شنید بهر حالت که می بود برخاسته دویده بدروازهٔ مسجد آمده آواز
می کرد موذن چون الله اکبر گفت وی هم آواز خود می کرد چون موذن شهادت میگفت

وی هم آواز می کرد تا آخر اذان چون مؤذن از اذان فارغ می شد وی هم از آواز
کردن می ماند بجائی که بود میرفت همچنین سالها گذشت و ازینجاست که آن سگ را
خلوصی در عقیدت بود ازین سبب حضرت شیخ چون بعزم سیر بر می خاست وی همراه
می شد روزی حضرت قدس سره الاصفی از اسپ فرود آمد و گلیم خود فرش کرده
نشست با حبیب مجاور شد اسپ در سرکشی آمد و گریخت و حضرت شیخ قدس سره
الاصفی متوجه نشد چه از زخرفات دنیاویه التفات نداشت آن سگ دوید و سد راه اسپ
شد تا آنزمان که اسپ ایستاده شد باز آمد و بجانب حضرت قدس سره الاصفی می آورد
واشارت بسوی جانب اسپ می کرد بعد ازان شخصی آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی بوی
گفت که همراه این سگ رو و جائیکه برد برو و آن شخص همچنان کرد و دید که اسپ دران نواحی
هست گرفت آورد و ظاهرا چون آن سگ مرد حضرت شیخ قدس سره الاصفی حکم بدفن وی
نمود و بی تکفین وغیره اسباب موتی مردم **واز انجمله اینست** که حضرت شیخ قدس سره
الاصفی در زیر درخت برگد بر کنارهٔ جوی کلیانی گلیم خود را فرش کرده بکنارهٔ جوی رفت تا
وضو سازد بعد فراغ وضو بر فرش خود آمد دید که ماری سیاه که از اخبث مارها باشد بر فرش
نشسته حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت اگر بر قصد فساد آمدهٔ برو مار گفت که من بهر
استماع ذکر آمده و اولیاء الله تعالی را مثل گرم و مستمع ماند و رفت **واز انجمله اینست**
طبیعت حضرت شیخ قدس سره الاصفی مائل بامرد که پرسوتم نام داشت بشد در بادهٔ بهر هیچ
اگر جائی سوار شده میرفت آن محبوب را همراه می یافت چنانچه میدانست که وی بعین
جسد خود همراه ست از نوائب زمان مشکی درد سر شد چنان استیلا گرفت که قرار نداشت
گاهی سر را بلند می کرد و گاهی بر فرش می مالید کسی گفت وی را فلان و فلان می بینید کسی

که درد وی دور کند حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوی شده درد وی را کشید
فی الحال وی صحت یافت و درد بر سر مبارک مستولی شد و آزار بسیار شد پیش درویشی
رفت و حال را ظاهر کرد وی به نصیحت پیش آمد چه لازم بود که بر هندو بچه اینچنین کردن
حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی نفرمود بعد ازان آن درویش درد وی استعمال
کرد آن وجع فرو شد و صحت شد این بنده درگاه گمان می برد که این حیلهٔ ملامتیه است
غالب آنست که بالتفات حضرت شیخ قدس سره الاصفی صحت است بعد ازان حضرت
شیخ قدس سره الاصفی بزیارت مرتاضی متشرع که دقیقهٔ از دقائق سنت نبویه صلوات
الله تعالی علی صاحبها و علی آله نگذاشته رفت و کیفیت همراهی آن معشوق گفت آن شیخ
مرتاض گفت اگر آن هندو بچه را شائبه از محبت الهی می بود ظن می بردم که وی مجذوبش
حاضر بود خطرهٔ شماست که رو نمود اندرین اثنا حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة و بارک
الله فی اخلافه بحضرت شیخ قدس سره الاصفی ظاهر شد و گفت محبوب را در خود باید نگریست
و خود معشوق خود باید بود در نیوقت معشوق را در خود و اعضای وی را عین اعضای
خود یافت بجرد این دید محبت وی از دل رفت بعد ازان چون وی را می دید در نظر
حسن و زیبائی آمد و وی قبل ازین متوجه بجانب حضرت شیخ قدس سره الاصفی نمیشد
حالا میل طبع وی بجانب حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسیار لیکن چه الآن قد ندمت
و ما ینفع الندم قد ضیعت اللبن بالصیف **و ازانجمله اینست** که روزی در قصبهٔ امیتهی
بود زنی در چاه افتاد و شب بود حضرت شیخ قدس سره الاصفی در نواحی آن چاه میگذشت
حالش دریافت ترحم و احسان بر حالش بر وی صورت گرفت عنایت بوی نمود
متوجه بحال درمانده شد وی از چاه برآمد مردم متحیر بودند چون بر دن آرنده ظاهر نبود

بعض مردم بجو نسبت می کردند آن زن می گفت که من وی را می شناسم از این مردم که
می گویند نیست **و از انجمله اینست** در مجلس بعض علما حرف خرق عوائد درمیان
شد وی استجاب کراماتی که حضرت سیدة النساء فاطمة زهرا رضی الله تعالی عنها از پیغمبر خدا
صلوات الله تعالی علیه و علی آله دیده که ردای مبارک از پس به پیش می کشیدند اندام مبارک
حائل نمی شد بی تکلف از طرفی بطرفی می آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت حالا هم بفیض
رسول خدا صلوات الله تعالی علیه و علی آله الطاهرین امثال وی که خلفای باطن باشند
میتوانند شد پس گفت چادر را بکشید کشیدند بها نظر یافتند سر دو طرف چادر را گرفته کشیدند اندام
مبارک حائل نشد و در اکثری از اوقات می گفت ‌ه فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد روزی در کناره حوضی کلان که بسیار مطبوع ست در وی
موضع ساوا متو واقع ست نشسته بود و گفت این قدرت منحصر بکسی نیست بالفعل هم
می شود بدانکه بعض مردم گمان می برند که خرق عادت که از انبیا علیهم الصلوة واقع شود
از اولیا نمی شود این حرف عقل زود بقبولش متحه نمی شود چه احیای موتی از اولیا مکرر یافته شده
و همچنین غیر وی بلا شبهه بلکه فرق این ست که نزد دعوی نبوت اگر صادر شود
تصدیق آنها معجزه ست ورنه کرامت خواه از امثال یا صادر عن الانبیاء علیهم الصلوة
علی نبینا و آله الطاهرین و هو الاحق بالقبول والله اعلم **و از انجمله اینست** که بعیادت
بعض مریدان رفته بود و وی بمرضی مبتلا بود که صحت از وی متوقع نبود و صاحب فراش بود
چون بلقای خجسته حضرت شیخ قدس سره الاصفی بهره مند شد و گریست و گفت بعد
استغفار و تسلیه که بهر شدت بیماری و یا خوف مرگ نمی گریم بلکه درین اندیشه ام که در شهور
مرض گرفتارم که از حضور صاحب مشغول میشود این حالت مرا گریان نماید چون حضرت شیخ

قدس سره الاصفی حال وی مشاهده نمود واسم رحیم متجلی شد پس گفت که فلان دل قوی دارد
والله تعالی یاددار بعنایت الٰهی صحت ست ومراجعت بخانه نمود پس در صحت سر وقت
مترقی بود چنانچه همون روز بخودی خود نشست واز بهر ریسه ود آمد وتناول کرد
وبروز دویم گویا که هیچ اثری از مرض نبود واز انجمله اینست که چون پیوسته
مع الحق تعالی بود از محرمات طعام که وجه حرمت وی ظاهر نیست اطلاع می یافت
ویا حاجتی پیدا می شد که از تناول آن باز می ماند واگر کسی بدکردار تلبیس نموده بلباس
صوفیانه بوی ده چاری شد التفات نمی کرد بلکه انحراف وتحقیری نمود باوجود که تواضع و
با صوفیان واهل لباس زیاده از ان بود که تصور نموده اید از ین راه روزی
حاکمی بلدهٔ لکهنؤ که اقتدار وشوکت شاهانه داشت بلقای مبارک درخانه شیخ دوستی
که حال قوی داشت واز ماسوای حق تعالی در همه احوال واوقات درگذشته بود وبنیاد
عمران تجرید از خود محکم ساخته وبذروهٔ سنام تفرید وعشق حقانی رسیده بهره مند شد
وضیافت نمود حضرت شیخ قدس سره الاصفی قبول کرد بوقتی طعامی عجیب ساخته فرستاد
بوقت دیگر طعام ضیافت حضرت شیخ قدس سره الاصفی می بیند که یک
اسپ خوب صورت وخوش رنگ را مردم گرفته وران وی جدا می کنند حضرت شیخ
قدس سره الاصفی گفت برای چه برین تعذیب می نمائید گفتند بهر خوردن شما حضرت شیخ
از تناول آن طعام عجیب متنبه شد بوقت دیگر که طعام قسم تقسیم آمد حضرت شیخ قدس
سره الاصفی گفت همه مردم بخورند برای من نگاه دارند درین وقت میل طبع نیست
بوقت دیگر اگر میل خواهد شد می خورم چون مردم خورده مطابق اذا طعمتم فانتشروا
متفرق شدند ومردم آن حاکم هم رفتند آن طعام که نگاه داشته بود گفت من نخواهم خورد

خرچ نماید شیخ دوست محمد چون بر بشره حضرت شیخ قدس سره ملالتی دید گفت چرا ملول
هستی حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت بهر این معامله شیخ دوست محمد کلمات گفت
که از وظاهر می تواند شد که در اطعمهٔ امراء و حکام اشتباه و اختلال است و از صحبت
آنها احتراز می باید نمود و ازین راه نیز حضرت شیخ قدس سره در سایهٔ درخت ابلی
نشسته بود یکا یک درویشی آمد و سلام علیک نمود بطریق قوم ملامتی هند به حضرت
شیخ قدس سره الاصفی هرگز هرگز متوجه بوی نشد و روی خود را از وی میگردانید
و وی را سائیں می گفت و حرفها در شان وی بزبان میراند که هرگز از شان وے
نباید علی الخصوص با مردم درویشان چه با آنها حسن سلوک چندان داشت که ما عَیْنٌ
رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ حاکی از وی است چون سوال می کرد بهمین طور از وی
معامله می کرد و الحاح در سوال هیچ سود نکرد همه مردم حضار در تحیر و تفکر شدند که باین معامله
از درویشان در پیش نمی آید باز آن درویش راه گرفت یک دو ساعت نگذشته باشد
که مردم از بدو سرای یا از آبادانیها که قریب وی اند آمدند و گفتند سائیں بود آنچه
را اصلاح می نمود و فلان فلان چیز را بدزدی گرفته برده ظاهر الباس فقرا پوشیده رفته
مردم حضار گفتند اندرین ساعت رفته است تفحص کنید آنها در تجسس وی شدند و همچنین
وقائع دیگر و احصای کرامات خالی از کلفت نیست اینقدر مر مهتدی را کفایت دارد و الله
الهادی للاتمام فلله الحمد و علی نبیه و آله الصلوة والسلام و رضوان الله علی اولیائه الکرام فقط

تمت

رزاق عالم را شکر بیحد و نبی اکرم را نعت بعید که کتاب فوائد نصاب مجموعهٔ مناقب علیه
موسوم به مناقب رزاقیه در مطبع مجتبائی واقع شهر لکهنؤ بماه جمادی الثانی ۱۳۱۳ھ مطبوع گردید

تاریخ طبع مناقب رزاقیه از طبع قال الاناسی محمد عبد العلی مدراسی عفی عنہ

بعد حمد خدای ہر دو جہان
پس نعت رسول رحمانی

باد مکشوف حال این ملفوظ
بر دل اہل راز یزدانی

شاہ خورشید احمد از پئی فیض
شد بتکمیل طبع آن بانی

ذات والاش ہمچو اسم خودش
مثل خورشید ہست نورانی

حرف حرفش بود مریدان را
پی تعلیم علم عرفانی ۱۳۱۳

حسن تصحیح آن چہ خوش فرمود
شاہ سید غلام جیلانی

وہ چہ صحت کہ با حواشی کرد
صحت نسخہ خداوانی

جوہر کان علم درویشی
گوہر بحر راز پنہانی

واقف جذب عشق رزاقی
کاشف سر باقی و فانی

فیض خاصش چہ قدر عام نمود
کرد جمعیت پریشانی

در بہم کردنش چہ مشکل بود
شد بدل وقتش آسانی

مصرع سال طبع گفت آسی
طبع شد عقل ہوش عرفانی ۱۳۱۳

ایضاً

حمد الرزاق حمد الرزق طیب	شکر الخلاق شکر الحق طاب
اندرین ایام برکت انضمام	طبع شد ملفوظ رزاقی نصاب

قصیدہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدہ تصنیف جناب مولوی محمد حسین صاحب بسمل

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدہ تصنیف حضرت مطلع الانوار حضرت مولوی سید شاہ رؤف احمد صاحب ثانی بانسوی قدس اللہ سرہ العزیز

ای شہ قطب زمان ہی ہادئ ہر دوسرا
کردہ بہر گمرہان ذات تو ایزد رہنما

شمع بزم اولیا نور چراغ معرفت
گوہر یکدانۂ درج عنایات خدا

روی بر خاک نیاز و با دل پر آرزو
قیصر و فغفور پیش بارگاہت جبہہ سا

تا کہ باشد گشت از خاک قدومت مستنیر
شد بہ پیش ذرہ اش خورشید مانند سہا

آبروی گوہر عرفان ز فیض دست تست
مستفیض بحر احسان از ثریا تا ثری

معنی الفقر فخری تا زمان مستور بود
ذات پاکت کرد ظاہر از لب معجز نما

گلبن باغ حسینی سرو بستان حسن
زیب گلزار ولایت شیخ جود و سخا

خاک درگاہ تو باشد پیش ارباب یقین
توتیای دیدۂ عرفان و چشم اتقا

آفتاب طلعت تو ہر کجا شد پرتو فگن
میشود دریوزہ گر خورشید ہر صبح و مسا

میزداید زنگ از آئینۂ دلہا ے خلق
خاک درگاہ تو شاہا می کند کار جلا

زائران روضات را مژدۂ جنت مدام
میدہد ہر سو سروش غیب ہر صبح و مسا

شمع عرفان و حقیقت یافته از تو فروغ — آفتاب معرفت بگرفت از رایت ضیا

شرح وصفت بر لبم مُهرِ خموشی می‌نهد — ای دل و جانم فدای نام پاکت مرحبا

عقل انسانی چه باشد تا باسرارت رسد — من کجا و فکر مدح ذات پاکت از کجا

سائلم امیدگاهم در همه عالم تو ئی — غیر از پیشت برم پیش کی دست التجا

الغیاث ای دستگیر بیکسان من بیکسم — الامان فریادرس ای مرجع شاه و گدا

گوشهٔ چشمی بمن ای ملجا و ماوای من — یک نگاه لطف تو کافی است در هر دو سرا

سائلی یک جلوهٔ دیدار پیشت آمدم — کاشف امید لبریز تمنا کن شها

از گل دیدار پر کن دامن نظاره را — ای که از تو یافته باغ جنان نشو و نما

دیدهٔ جانم شود ای کاش فرش راه تو — مدعای دل همین است و همین است التجا

عرض حاجت طعنه بر روی اجابت می‌زند — تا ز میدارد به بخت خود حصول مدعا

سائلی کی گشت محروم تمنا از درت — آستانت بهر یک عالم بود حاجت روا

دشمن ظالم ز هر سو چیره دستی می‌کند — داد خواهم از جناب پاکت ای نور خدا

جان شیرین همچو حنظل تلخ شد از خطرا — دفع فرما از مساعی حصول مدعا

کشتی عمرم بگرداب فنا افتاده است — آه لطف تو بسازد گر بساحل آشنا

گرچه من عصیان شعارم لیک پیشت آمدم — بر امید حل مشکل ای شه عز و علا

وقت یاس و رنج و حرمان تا کجا جانم شود — چند گردم تا کجا از موطن و مسکن جدا

صبح محشر چون برآرم من سر از جیب کفن — جلوه فرمائی سر بالین مشتاق لقا

چون شود خورشید خاور جلوه‌گر روز قیام — جای آسایش بیابد زیر دامانت شفا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدہ تصنیفات حضرت سید فتح علی صاحب قادری رزاقی شاہجہانپوری قدس سرہٗ

حق نما عبد الرزاقِ بانسوی — مرجع عالم ہی تربت آپ کی
خاک وان کی جسنے آنکھون سے ملی — راہ حق کی اوسکو بینائی ہوئی

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائبِ محبوبِ سبحانی کیا

عشق اللہ مین فنا فی اللہ ہو — فضلِ مولے سے بقا باللہ ہو
نور حق سر تا قدم واللہ ہو — عاشقِ اللہ و سِرّ اللہ ہو

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائبِ محبوبِ سبحانی کیا

فضل سے تیرے شہِ عالی جناب — روز و شب رہتا ہی عالم کامیاب
میرے مطلب کا بھی کردو فتح باب — تو مراد اپنی کو مین پہونچون شتاب

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائبِ محبوبِ سبحانی کیا

کام مین میرے لگی کیون دیر ہی — کچھ جو آیا مون کا اپنے پھیر ہی
ہی تو اولادِ علی اور شیر ہی — پھر تو اوسمین اب تمھین کیا دیر ہی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدہ تصنیف حکیم معصوم علی صاحب ابن حکیم محمد غوث صاحب فتحپوری

[illegible] بہ نفہ [illegible] تو زیبا کہ شنا ہم
بجان کیدہ و زعیش و نشاط آقا ہم
[illegible] دولت و نیا فزونی آید
از اذکت بند و در گاہ شاہ رزاقم

قصیدہ

ای شہ تخت ولایت خسرو ملک بقا
قبلۂ ارباب عرفان کعبۂ اہل صفا
ہادی راہ طریقت پیشوای اہل دین
مالک علم حقیقت سالک راہ ہدا
مرشد خلق و مطاع ہر دو عالم جہان
قدوۂ اصحاب عرفان قطب حق و لیا

مرتبہ حق نے تجھےین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

روضۂ عالی مثال طور ہے
بارگہ انوار سے معمور ہے
جلوہ گر ہر دم شعاع نور ہے
زائرون کا جان و دل مسرور ہے

مرتبہ حق نے تجھےین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا
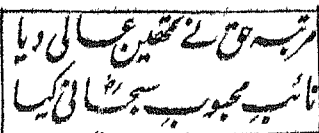
اپنی شامت کے سبب بھٹکا پھرا
غیر سے تیرے مجھے ہی کام کیا
تجھسے حامی سے جو مین غافل رہا
خوشہ چین ہین سب ترے شاہ و گدا

مرتبہ حق نے تجھےین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

دستگیرا دستگیری کیجیو
میرے عصیان پر نظر مت کیجیو
پار بیڑے کو مرے کر دیجیو
غم کے دریا سے مجھے تر لیجیو

مرتبہ حق نے تجھےین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

عرض رکھتا ہے یہ تجھسے قادری
خادمون مین آپ کے ہو جا مری
دیکھ لو چشم عنایت سے ذری
دو جہان کی ہے اسی مین بہتری

مرتبہ حق نے تجھےین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

[illegible]

[illegible]

از تازه انشاد طبع وقاد جناب مولوی حافظ محمد جان صاحب ابو الخیر مجرمی بانسوی

اول سپاس خالق و رزاق دو جهان — وانگه ثنای حضرت سلطان انس و جان
پس تر چه خوش بشارتی از بهر اهل دل — کامد بطبع نسخهٔ دلکش درین زمان
آن نسخهٔ که مخزن صد راز آمده — وان راز کان نوازش جان میکند بیان
هر حرف روکش گهر آمد بآب و تاب — هر سطر رشک سلسلهٔ زلف مهوشان
هر شوشه نور شعشعهٔ مهر رد کند — هر نقطه خط کشد بخط و خال نوخطان
لفظش چه با حلاوت و معنی چه دلنواز — یارای آن کجا که شود وصف او بیان
مضمون آن چه مایه نشاط و طرب دهد — کاید فلک برقص کند گر سماع آن
بیکه نغز آمده پاکیزه همچو جان — تا هست سزد که جان نهم و بلکه جان جان
دری چرا چنین نبود کاین کتاب حق — ملفوظ آن شهی ست که باشد جهان مکان
تاج سر ولایت و خاقان ملک فقر — فرمانروای کشور معنی بعز و شان
صاحبدل آنچنان که ندیدش کسی ندید — روشن دل آن قدر که نیاید دگر چنان
آن شاه کز تجلی انوار مرقدش — شد هر زبوم بانسه منور چو آسمان
در بانسه گرچه مدفن پاکش نشان دهند — اما حقیقت آنکه بود جنبش نشان
آن مایه از خوارق معجز نمای وی — آوازه گشته است میان خرد و کلان
کاندر حساب نامد و ناید ازین سپس — خواهند اگر که شرح دهند اندکی از آن
القصه چون بزیور طبع این چنین کتاب — هر هفت شد چنانکه بیانش نمی توان
کلک جناب مصرع سالش چنین نوشت — ارشاد شاه بانسوی اوج آشیان ۱۳۱۲ھ

خاتمۃ الطبع

بعون و تائید رزاق عالم و صون توفیق خلاق جن و آدم دریں زمان خیر و برکت توام رسالہ شریفہ و عجالہ منیفہ معروف بمناقب رزاقیہ در بیان نسب و حلیۂ مبارک و احوال وفات و کشف و کرامات مخدوم عالم و عالمیان قطب الاقطاب علماء و درویشان مقبول بارگاہ الٰہی مظہر کرامات نامتناہی حضرت سید شاہ عبد الرزاق حسینی بانسوی قدس اللہ تعالی سرہ و نور قبرہ بتصحیح تام و کوشش ملا کلام سالک مسالک حقانی عارف معارف ربانی جناب مخدومی و معظمی حافظ سید شاہ غلام جیلانی دام مجدہ و زاد فیضہ حسب فرمائش مورد مراحم رب صمد مقبول بارگاہ احد مہر برج سیادت مستند جناب حافظ سید شاہ خورشید احمد صاحب دام فیضہ بفضل اللہ الواہب باہتمام احقر الانام امیدوار مراحم رب قوی محمد عبد اللہ صدیقی لکھنوی تاجر کتب و مالک مطبع مجتبائی در مطبع مجتبائی واقع شہر لکھنؤ بخط خوب و طبع مرغوب بماہ رجب المرجب سنہ ۱۳۱۴ ہجری مطابق ماہ دسمبر سنہ ۱۸۹۶ عیسوی مطبوع گردید والحمد للہ علی ذلک

تاریخ طبع از نتائج طبع عالی جناب خواجہ عزیز الدین صاحب عزیز لکھنوی زاد مجدہ

طبع شد ملفوظ رزاقی عزیز
ہست از صدق و صفا آئینہ وار
گفت ہاتف مصرع تاریخ طبع

شکر این نعمت بباید بیشمار
خوان رزق معنوی آراستند
شان رزاقی ببین از آشکار ۱۳۱۴

حرف حرف و لفظ لفظش در نظر
تا شوند ارباب معنی ذلہ خوار
تمت بالخیر